



ادبیات حقوقی

یا

حقوق در ادبیات فارسی

(۲)

مأنده پیشگفتار

«در بخشی که گذشت سرگذشت کوتاه ادبیات فارسی و معنی»
«ادب با اجمالی از شعر و بحثی در تخیل و مقام شعر در منطق»
«و استدلال خطابی بچاپ رسید. اینک موضوع ادب در فقه،»
«فرهنگ و حقوق، مضمون‌سازی و نکته‌پردازی، نگاهی به»
«سرگذشت مضمون، واقع‌گرایی در شعر، روش تحلیلی در»
«ادبیات حقوقی، موضوع و قلمرو ادبیات حقوقی، فایده بحث»
«در این شماره چاپ میشود و پیشگفتار پایان میپذیرد. امید»
«است در شماره بعد متن ادبیات حقوقی که (موضوع و قلمرو»
«ادبیات حقوقی) در این شماره نمونه‌ای از آنست آغاز شود.»

ادب در فقه

فقه در لغت بمعنی فهم بطور عام و فهم غرض گوینده از کلام اوست بطور خاص و در اصطلاح حقوقی عبارتست از دانستن احکام شرعی عملی از راه دلائل تفصیلی و هرکتایی که در علم فقه تدوین شود نوعاً مشتمل بر سه باب عبادات، معاملات (یا عقود و ایقاعات) و سیاسات است که اولی رابطه فرد با خدا و دومی روابط و مناسبات مردم با هم و سومی حفظ نظام اجتماعی بر مبنای ولایت عامه است. فقیه را در لغت پارسی دانشمند بکار برده‌اند، سعدی گوید:

مصاف پیش نبرد آزموده معلوم است چنانکه مسئله شرع پیش دانشمند
غرض از شرع قانون اسلام است که برای تنظیم روابط مخلوق با خالق و
مخلوقات با هم و حفظ بیضه اسلام از طرف شارع یعنی راهنما و مقنن تأسیس یا
امضاء شده است.

کلمه ادب معرفت به قواعدی است که بوسیله آنها از جمیع انواع خطا چه خطا در بیان و چه خطا در اخلاق احتراز حاصل میشود.
کلمه ادب در لسان شارح و علماء و فقها در خلیات و آداب نفس بکار رفته است:

مؤلف ۱ کشف‌المحجوب^۲ در این زمینه گوید:

«قال النبی علیه السلام حسن الادب من الایمان و نیز گفت ادبنی ربی فاحسن تأدیبی. پس بدانک زینت و زیب همه امور دینی و دنیائی متعلق به آداب است و هر مقامی را از مقامات اصناف خلق ادبی است و متفقند کافر و مسلمان و ملحد و موحد و سنی و مبتدع برآنک حسن ادب اندر معاملات نیکوست و هیچ رسم اندر عالم بی استعمال ادب ثابت نگردد و آداب اندر مردم حفظ مروت است و اندر دین حفظ سنت و اندر محبت حفظ حرمت و این هر سه بیکدیگر پیوسته است از آنچه هرکرا مروت نباشد متابعت سنت نباشد و هرکرا حفظ سنت نباشد رعایت حرمت نباشد و حفظ اندر معاملات از تعظیم مطلوب حاصل آید اندر دل و تعظیم حق و شعائر وی از تقوی بود و هرکه بر بی حرمتی تعظیم شواهد حق بزیر پای آرد ویرا اندر طریقت متصوف هیچ نصیبی نباشد... اما آداب بر سه قسم است یکی اندر توحید با حق عزوجل و آن چنان بود که در خلاء و ملاء خود را از بیحرمتی نگاه دارد در خلاء معاملات چنان کند که اندر مشاهده ملوک کنند... دیگر قسمت ادب با خود اندر معاملات و آن چنان باشد که اندر همه احوال مروت را مراعات کند با نفس خود تا آنچه اندر صحبت خلق و بحق بی ادبی باشد اندر صحبت با خود استعمال نکند و مثال این آن بودکی جز راست نگوید و آنچه خود میداند خلاف آن بر زبان راندن رواندارد کی اندر آن بی مروتی باشد... و اندر چیزی ننگرد از آن خود کی بجز او را نشاید نگریست... و دیگر قسمت ادب با خلق اندر صحبت و مهم ترین آداب صحبت خلق است اندر سفر و حضر بحسن معاملات و حفظ سنت و این هر سه نوع را از آداب از یکدیگر جدا نتوان کرد.»^۳

مؤلف ۴ کتاب احیاء علوم الدین^۵ که آنرا در چهار ربع نوشته: عبادات، عادات، مهلکات، منجیات در ربع عادات از آداب الاکل، آداب النکاح، آداب الصحبة و المعاشرة مع اصناف الخلق، آداب السفر بحث کرده است.

سایر فقها نیز در باب عبادات کلمه آداب بکار برده و گفته اند: آداب طهارت، آداب نماز، آداب حج و نظائر اینها
و نیز گفته اند: ادب نزد اهل شرع پرهیزکاری و نزد اهل حکمت و دانش

(۱) ابوالحسن علی بن عثمان بن ابوعلی الجلابی الهجویری الغزنوی از علماء قرن پنجم ه. ق. متوفی پس از ۴۶۵.

(۲) تصحیح خاورشناس روسی و النتین ژوکوفسکی چاپ تهران باهتمام محمدعباسی تیرماه ۱۳۳۶ ه. ش.

(۳) صفحه ۴۲۳ تا ۴۳۶ تلخیص از چاپ افست مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.

(۴) امام ابی حامد محمد بن محمد الغزالی متوفی ۵۰۵ ه. ق.

(۵) چاپ قاهره در پنج جلد بدون تاریخ طبع.

صیانت نفس و نگاهداری است.

و در مورد ادب دینی این حکایت را نقل کرده‌اند که روزی حاتم اصم موقع دخول مسجد پای چپ خود را در مسجد نهاد و در حال رنگش تغییر یافته و بیمناک از مسجد بیرون رفت و دیگر بار به مسجد آمد و این نوبت پای راست خود را در مسجد نهاد، سبب این عمل ازو پرسیدند گفت میترسم که ادبی از آداب دین را متروک دارم خدای تعالی آنچه را که از خزانه غیبش مرا بخشیده باز ستاند.

در عوارف المعارف تألیف ابو حفص عمر سهروردی^۶ چنین آمده:

«فی ذکر الادب و مکانه من التصوف. پیامبر فرمود ادبنی ربی فاحسن تأدیبی ثم امرنی بمکارم الاخلاق فقال خذ العفو وأمر بالعرف (ای المعروف) و اعرض عن الجاهلین.»
در این کتاب ادب چنین تعریف شده:

«الادب تهذیب الظاهر والباطن، لایتکامل الادب الا بتکامل مکارم الاخلاق مجموعها من تحسین الخلق، فالخلق صورة الانسان والخلق معناه. فالادب استخراج ما فی القوة الی الفعل و هذا ینبغی لمن رکبت السجیة الصالحة فیه.»

و مؤلف بالاترین مقام ادب را از قول خدا در حق پیامبر نقل کرده:

«ما زاغ البصر وما طغی. بینائی اش کند نشد و طغیان نکرد که حکایت از حسن ادب در حضور معبود میکند. یعنی در نهایت اعتدال قلبی بود در اعراض و اقبال، اقبال به خدای یگانه و اعراض از ماسوی الله.»

در دنباله بحث گفتارهایی از اقیاء و اولیاء آورده بدین شرح:

«از این عطا پرسیدند که ادب چیست گفت الوقوف مع المحسنات. گفتند این سخن چه معنی دارد گفت معناه ان تعامل الله سرأ و علناً بالادب» و جنید رحمه الله گفته است العبودیة ملازمة الادب والطفیان سوء الادب. و ابوعلی دقاق رحمه الله گوید العبد یصل بطاعته الی الجنة و بادیه فی طاعته یصل الی الله. و عبدالله بن مبارک گوید ادب الخدمة اعز من الخدمة. و ابونصر سراج طوسی گوید الناس فی حفظ الادب علی ثلاث طبقات الطبقة الاولى اهل الدنیا و ادبهم فی البلاغة و الفصاحة و حفظ العلوم و اسما الملوک و اشعار العرب و الثانية اهل الدین و ادبهم فی ریاضة النفوس و تأدیب الجوارح و حفظ الحدود و ترک الشهوات و الثالثة اهل الخصوصية و ادبهم فی طهارة القلوب و مراعاة الاسرار و الوفاء بالعهود و حفظ الاوقات و قلة الالتفات بالخواطر و استواء السر و العلانیة و حسن الادب فی مواضع الطلب و اوقات الحضور و مقامات القرب.»
و سپس اضافه کرده که:

«... منشأ جمیع آداب اخلاق و احوال نبوی و اقوال و افعال مصطفوی است. هر متابعی بقدر متابعت از آداب او نصیبی یافته. پس کمال آداب مستفاد بود از کمال متابعت و آن خاصه صوفیان است و تلقی آداب از حضرت رسالت بجهت آنست که مؤدب او حضرت عزت بود چنانکه گفت ادبنی ربی فاحسن تأدیبی ثم امرنی بمکارم

۶) وی که مؤسس فرقه سهروردیه و مرشد سعدی و اوحدالدین کرمانی و متوفی بسال ۶۳۲ هـ. ق. است غیر از سهروردی معروف به شیخ اشراق مقتول ۵۸۷ هـ. ق. است.

الاخلاق فقال خدا العفو و امر بالمعروف و اعراض عن الجاهلین.»

همچنین در کتاب بزازیه در فصل صلوة چنین آمده:

«ادب آنرا گویند که شارع گاهی آنرا بکار برده و زمانی آنرا ترك کرده است و سنت آنرا نامند که شارع آنرا پیوسته مواظب و مراقب است ازینرو واجب هر قانونی از شریعت است که برای اکمال فرض و سنت برای اکمال واجب و ادب برای اکمال سنت وضع شده»

بالاخره بگفته کشف اصطلاحات الفنون بنقل از فتح القدر مراد از ادب، ادب القاضی است یعنی آنچه قاضی را سزاوار است که بجای آرد آنچه که شارع از دادگستری و رفع ستم و ترك هوی و هوس بر او واجب ساخته است.

باین ترتیب ادب در فقه ادب نفس در تعظیم شعائر دینی و تنظیم روابط مدنی و نظامات اجتماعی است.

لاجرم ادب نه تنها دانستن و اجرای قواعد فقهی بطور عادی و معمولی بلکه رعایت ادب نفس و ملکات فاضله در عبادات و معاملات و سیاسات است.

فرهنگ و حقوق

کلمه فرهنگ^۷ که گاه تنها و گاهی باواژه تمدن^۸ توأمان بکار می‌رود معنی و مفهوم و الائی دارد که نیازمند گفتار دامنه‌دار است و آنچه در این پیشگفتار شایا و بایاست اینست که بدانیم يك بخش بزرگ از فرهنگ و تمدن را حقوق و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و قضائی تشکیل می‌دهد. زیرا آنچه همه برآند اینست که فرهنگ و تمدن شامل همه ساخته‌ها و پرداخته‌های مادی و معنوی، عقاید و افکار، باورها و دانسته‌ها، اخلاقیات، آداب، سنت‌ها، تمایلات و گرایشها، عادات و خرافه‌ها، روش‌های زندگی فردی و جمعی، اصول و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی، ادبیات و هنر، حقوق و سازمانهای داورى و دادرسی، قواعد شهری و روستائی، مبانی صنعتی و تجارتي و فلاحتی و بالجمله نمودار ویژگیهای حیات انسانی در هر يك از مناطق جهانی است.

بی گفتگوست که مجموعه این عوامل و عناصر ترکیب‌کننده و نماها و مظاهر آنها فرهنگ و تمدن هر ملت را پدید می‌آورد و مزیت و تفاوت آنرا با فرهنگ و تمدن ملت دیگر نشان می‌دهد.

باین ترتیب شناخت حقوق هر ملت، هر سیستم یا نظامی که داشته باشد، لاجرم شناخت بخشی از فرهنگ و تمدن آن ملت است.

حقوق هر ملت نیز با شناسائی قوانین و مقررات، اصول و مبانی، عرفها و رسوم و آداب، مکاتب حقوقی، سازمانهای قضائی، چگونگی داوریه و دادرسی‌ها، مناسبات و روابط مدنی و سیاسی و اجتماعی، گذشته تاریخی و وضع کنونی جامعه

7) Culture.

8) Civilisation.

حقوقی شناخته میشود.

در شناسائی فرهنگ و تمدن و بخش حقوق آن تاریخ روشنائی^۹ چشمگیری ایجاد میکند و تحول فکری و نظری و تطور کارائی آنرا هرچه نمایانتر پدید میسازد. تاریخ که بازگوی گذشته‌ها و آئینه تمام‌قد زندگی تاریخی هر ملت است با آنکه خود بخشی از ادبیات است ولی در اهمیت و اعتبار با آن برابر و از جهاتی برتر از آنست.

باین جهت نویسندگان و پژوهشگران از تاریخ در حقوق بهره‌برداری میکنند و این شاخه پرگل و میوه ادبیات را به عنوان مستندات^{۱۰} و منابع^{۱۱} تحقیقات خود بکار میبرند.

ماهم به تاریخ در این بررسی ارج فراوان میدهیم و از آن دوش‌بدوش ادبیات بهره‌گیری میکنیم.

مضمون‌سازی و نکته‌پردازی

نظر براینکه در ادبیات حقوقی بحث از مضامین ابتکاری در ردیف معانی و مفاهیم و اصطلاحات قضائی و قانونی مورد بحث میباشد از اینرو شناسائی مضمون و شناخت مضامین عمومی و ادبی را ضروری میشماریم.

مضمون از نظر مفهوم همگانی و مدلول لغوی مطلب است که از منطوق عبارت بدست می‌آید مثل اینکه میگوئیم نامه را خواندم و بر مضمون آن آگاهی یافتیم ولی در شعر فارسی اصطلاح خاصی است و در جایی گفته میشود که شعر با تخیل ترکیبی و تعلیل هنرمندانه نکته تازه و لطیف و محتوای باریک و ظریف داشته باشد.

«مضمون به فتح اول و ضم ثالث معنی لغوی آن در میان گرفته شده مأخوذ از ضمن بالکسر است^{۱۲}» و «جمع آن مضامین و از صفات آن تازه، بکر، مبتدل^{۱۳}، مکرر، دلگشاست و با لفظ خواندن و بستن مستعمل است.»^{۱۴}

با توجه به معنی لغوی و اصطلاحی مضمون گوئیم که برداشت ما از آن به پیروی از سنن ادبی معنی اصطلاحی آن در شعر است.

و اما «مضمون حقوقی» بیان معنی و مفهوم حقوقی بطرز بدیع و ابتکاری و نوآوری بشیوه لطیف در شعر است.

مضمون سازی و نکته‌پردازی که جز از شاعران هنرمند و چیره‌دست آنها نه در همه اشعار بر نیاید لطیف‌ترین و دل‌انگیزترین ویژگی شعر است که منبع و آفریننده

9) Clarté.

10) documents.

11) sources.

۱۲) فرهنگ آندراج.

۱۳) از بسکه شعر گفتن شد مبتدل در این عهد لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن. ملاطهر غنی

۱۴) غیاث‌اللغات و بهار عجم.

آن تخیل شاعرانه و تعلیل هنرمندانه است.

تعلیل شاعرانه و تخیل ماهرانه که تشنگان ادب را سیراب و آرزومندان و شیفتگان هنر را خرسند میسازد آنچنان شور و نشاط و شوق و انبساط در دل و جان بر میانگیزد که خواننده و شنونده را به جهان رؤیا و الهام میبرد.

مضمون‌سازی در برابر ساده‌گوئی و نکته‌پردازی در برابر روانی و بی‌پیرایگی تصور زیبا و تصویر شیوا با سایه روشن موزون و بجا و طرفه‌گوئی دلریاست که از قریحه توانا پدید می‌آید و لطف و گیرائی به شعر می‌بخشد.

مضمون و نکته اختصاص به شعر ندارد و در نثر نیز که آفریده طبع وقاد است از راه تخیل و ابتکار و نقش‌آفرینی پدیدار میگردد:

«نویسنده بمعنی خاص کسی است که اندیشه یا خیالی در سر دارد که می‌پندارد در سر دیگران نیست و این ساخته ذهن خود را بوسیله نوشتن بدیگران می‌نمایاند. باین معنی نویسنده آفریننده است، یعنی چیزی بوجود می‌آورد، یا بعبارت دیگر اجزائی را ترکیب میکند و از آنها صورتی میسازد که پیش از آن نبوده است. بموجب این تعریف است که نویسنده هنرمند شمرده میشود، زیرا که تعریف هنر جز همین خلق و ابداع نیست.»^{۱۵}

مضمون‌سازی و نکته‌پردازی را پاره‌ای از تذکره‌نویسان «خیال‌بندی» عنوان کرده‌اند و شاعران مضمون‌ساز را خیال‌بندان نامیده‌اند. چنانکه صاحب تذکره مخزن‌الغرائب درباره میرزا جلال اسیر اصفهانی درگذشته بسال ۱۰۶۹ ه. ق. مینویسد که:

«وی بانی بنای خیال‌بندی است و خیال‌بندان این زمان به پیروی او سرافتخار به آسمان میسایند ۱۶ گرچه طرز خیال از قدیم است لیکن میرزای مزبور اساس سخنوری را بر همین طرز نهاده.»

از جمله اخیر این نتیجه نیز حاصل است که همچنانکه گفته آمد منبع و سرچشمه جوشان و فیاض شعر تخیل است و تا شعر بوجود آمده مضمون‌سازی و بگفته اینان خیال‌بندی با آن توأم بوده است.

ویژگی نخستین مضمون از نظر شکل تازگی لفظ و ابتکاری بودن ترکیب است. طالب آملی میگوید:

آرایش معنی چه بود تازگی لفظ در نطق سبک‌روح‌تر از جوهر جان‌باش
و از نظر معنی تازه بودن، اختراعی بودن، بلند بودن، حتی بیگانه بودن آنست:
چو باغ دهر یکی تازه گلشنم طالب بهار تازه من معنی جدید من است

۱۵) زبان‌شناسی و زبان فارسی تألیف دکتر پرویز نائل خانلری چاپ ۱۳۴۳ ه. ش. در تهران.

۱۶) غیر یارانی که مضمون می‌برند
میرزای ما جلال‌الدین بس است
راستی طبعش استاد من است
کس نمی‌بینم خریدار سخن
از سخن سنجان طلبکار سخن
کج نهم بر فرق دستار سخن

خیالبافی از آن شیوه ساختم طالب
 که اختراع سخن‌های خوش قماش کنم
 هر بیت عاشقانه که طالب سرود دوش
 بیگانه بود لیک بگوش آشنا رسید
 اینک به ملک ناطقه عید سخنوری است
 کابرو بلند کرده هلال معانیم

ویژگی دیگر مضمون‌سازی بکاربردن صنعت بدیعی «استعاره» است که اهمیت خاص دارد:

ز ساده‌گوئی افسرده نادمم طالب من و سخن بهمان طرز استعاره خویش

سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحظ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد
 در این باره از نظر ادبیات تطبیقی گوئیم که مضمون‌سازی و نکته‌پردازی در ادبیات اروپا خاصه اشعار فرانسه دیده میشود و باریک‌بینی و نکته‌پردازی ۱۷ و ظرافت ۱۸ و باریک‌بین و دقیق و شکافنده ۱۹ از اصطلاحات رایج در ادبیات فرانسه است.

آناتول فرانس مضمون و محتوای شعر را در نظر دارد که گفته است:
 «شعر خوب مانند مضرابی است که تارهای روح ما را مرتعش میسازد و ما حس میکنیم که شاعر افکار خود را برای ما تشریح نکرده بلکه افکار خود ماست که از زبان او میشنویم.»^{۲۰} و باید بر این گفته افزود که شاعر به بیان آن افکار با اسلوب شیوا قادر است و ما از توصیف آن ناتوانیم.

باری سخن از مضمون‌سازی و نکته‌پردازی در شعر فارسی است که در برابر ساده‌گوئی نمودار و با توجه به قواعد ادبی تفاوت ایندو آشکار است. اگر فی‌المثل شعر ساده و روان به نقاشی کلاسیک تشبیه شود مضمون‌سازی به مینیاتور ماندگی دارد و نیز میتوان آنرا به خاتم‌سازی و مثبت‌کاری مانده کرد که استاد سخن با برگزیدن واژه‌های نوین و اصطلاحات و ترکیبات نوآئین از یکسو و لطیف‌اندیشی و باریک‌بینی از سوی دیگر مضمونی دلنشین ابداع میکند.

شاعر که میخواهد مطلبی را بیان کند میتواند آنرا بطور ساده و روان بگوید و باز، اگر میتواند، با شیوه ویژه‌ای چنان بگوید که حاوی نکته و مضمون ابتکاری باشد.

بر این گفته میافزائیم که مضمون‌پردازی انعکاس ذهنی از برداشت عینی است

17) sagacité

18) finesse

19) subtil

۲۰) زیباییهای سخن نگارش سید محمدرضا دائی جواد.

که از محسوسات خارجی مفاهیم آرمانی ساخته و پرداخته میشود. روشن‌تر آنکه به‌بینیم شعر تا چه حدی انعکاس طبیعت و بازتاب نموده‌های عینی است و تا چه حد توانسته از راه خلاقیت تخیلی و قدرت قریحه این انعکاس را نمایان سازد و از اشیاء بی‌روح لطیفه و بدیعه با روح پردازد. از طبیعت بجان، از ماده به معنی، از پدیده بیرونی به جهان درونی، از تجلی عینی به بازتاب ذهنی، از الهام فطری به برگردان و نمایش ذوقی، اینست مضمون - سازی و نکته‌پردازی که خیال‌پروری و باریک‌اندیشی شیرازه‌بند آنست.

چنین شعری از تابش زیبایی و پرتو هنر، بر روح شاعر پدید می‌آید و چنین سخنی است که در این شعر نمودار شده:

برتر از خورشید شد کار سخن
شب ندارد روز بازار سخن
عرش کرسی می‌نهد در زیر پای
تا گلی چیند ز گلزار سخن
منکر هر ملت و مذهب که هست
برنمیخیزد به انکار سخن
بهر بازوی هنر نوشته‌اند
هیچ تعویذی چو طومار سخن ۲۱

از آنچه گفتیم این نتیجه حاصل است که افزون بر آنکه از محسوسات و عینیات معنویات و ذهنیات پدید می‌آید مضمون از زندگی مایه میگیرد. آنچه در دور و برماست و آنچه بزنگانی ما وابسته است خیال‌گوینده را سرشار از هیجان میسازد و واقعیات حیات در بافت شعر جان میگیرد و الهامات شاعر روان شنونده را به‌ترنم می‌آورد.

نشخوار و واگویه مضامین کهنه ارزش خواندن و شنیدن را ندارد چه برای شاعر نکته‌سنج دایره سخن بی‌پایان است:

یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباش که مضمون نمانده است ۲۲

ولی آفریدن مضمون نو به‌تخیل نو، دید نو، برداشت نو و درکی جز از درک عادی نیازمند است. ازینرو تیزبینی و موشکافی، دیدن و فهمیدن ژرف و گسترده، علو بینش و اعتلاء خیال خمیرمایه اصلی مضمون‌سازی و نکته‌پردازی است.

اگر امور معنوی از عشق، جذب، ایمان، عرفان، فلسفه، اعتقاد، اخلاص، ایثار الهام‌بخش شعر باشد سخن در دایره اندیشه و تعقل و تفکر دور خواهد زد و در این زمینه اعتلاء شعر و بلندی پایه سخن از امور معنوی مایه میگیرد و شعر این معنویات را با واقعیات زندگی و حقایق اجتماعی انس و الفت میدهد و انسان مادی و جامعه غرق در تمنیات را مسحور افکار روحانی و اندیشه‌های بلند و آسمانی میسازد.

اینک به‌بینیم نکته‌پردازان و مضمون‌سازان سبک و شیوه خود را چگونه توصیف کرده‌اند و مخالفان چه گفته‌اند.

صائب آنرا «طرز تازه» مینامد:

(۲۱) کلیم کاشانی.

(۲۲) صائب تبریزی.

به طرز تازه قسم یاد میکنم صائب که جای بلبل آمل در اصفهان خالی است^{۲۳}
ظفر احسن آنرا «تازه گوئی» میدانند:
طرز یاران پیش احسن بعدازین مقبول نیست
تازه گوئی های او از فیض طبع صائب است

طالب آنرا «شیوه تازه» میخواند:
طالب از هر روشی شیوه ما تازه تر است
روش ماست کز آن تازه تری نیست پدید

و یا:

چو باغ دهر یکی تازه گلشنم طالب بهار تازه من شیوه جدید من است
شاعری هم آنرا «معنی نازک» و «موشکافی» تعبیر میکند:
به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک چه غم ز موی شکافان خرده بین دارم
اما این موج نو که در شعر گویندگان این سبک به اوج رسیده پاره ای را که
از درک آن و یا آوردن نظیر آن ناتوان بودند و یا با طرز فکر خاص و تقلید از
گذشتگان دور به سبک های پیشین پای بند شدند بر آن داشت که این شیوه ظریف را
طرز غریب بنامند و پیچیده اش بدانند^{۲۴} و از فصاحت قدما دور انگارند^{۲۵} ولی
اکثریت تذکره نویسان و نقادان و سخن سنجان آنرا با اصطلاحاتی از قبیل بلند فکری،
معنی آفرینی، خرده بینی، خلاقیت در لفظ، ابتکار در معنی و بدیعه گوئی توصیف
کرده اند^{۲۶}.

در پایان این بحث میگوئیم که از گشت و گذار در مضامین شعری و داوری سخن-
سنجانه باین نتیجه میرسیم که مضمون بردوگونه است:
نخست مضامین ساده و نکات روشن که گیرائی آن در روانی بیان و تعلیل
شاعرانه و تحلیل هنرمندانه است.

دوم مضامین و نکات تخیلی که نقش بند آن ترکیب تصویری مفاهیم استنتاجی
از نمودهای خارجی با اوج گیری شہپر خیال است.

اما باید افزود که این تقسیم بندی نه آنچنان تجریدی و انتزاعی است که
مرزهای آن بدقت مشخص باشد ولی از دیدة حقیقت بین پوشیده نیست که اگر
مضامین قسم دوم در طریق افراط و از راه تصنع پدید آید پیچیده و بفرنج و بر طبع
سلیم ناگوار خواهد بود. بی گفتگو مضامینی ازین قبیل سروده شده که خواننده را
بیزار و شنونده را از نکوهش و نفرت سرشار میسازد. قهراً چنین مضمون های با رد و
ناهنجار پیش از گوینده آن از جهان رفته و در زباله دان زمان جای گرفته است.

۲۳) بلبل آمل طالب آملی است.

۲۴) رضاقلیخان هدایت در مجمع الفصحاء.

۲۵) لطفعلی بیگ آذر در آتشکده.

۲۶) اظهار نظر محمد طاهر نصرآبادی، غلامعلی خان آزادسرو، سرخوش، شبلی نعمانی، محمد
علی قربیت و پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.

بنابراین آنچه ناگفته پیداست و از شواهد و امثال نمودار است اینست که گفته‌های شاعران بی‌مایه و سروده‌های بی‌ارج و پایه نه شایسته بحث و بررسی و نه سزاوار پژوهش و واری است بلکه منظور اصلی هر نکته لطیف و هر بیان ظریف و هر خیال باریک است که طراوت و دلنشینی از آن نمودار است و زاده قریحه بلند و طبع ارجمند است.

در توصیف مضمون شاید این کوتاهی نمودار باشد که در شعر هر نوع اندیشه یا احساس یا همه‌گونه تفکرات فلسفی، اخلاقی، اجتماعی، علمی، ادبی، عرفانی می‌تواند انعکاس یابد، پس چگونه می‌توان شعر را از نظر مضمون بازشناخت. می‌گوئیم که هر نوع بیان بی‌تکلف که مولود طبع روان باشد مانند آب‌گوارائی که از سرچشمه پرغلیان و جوشان جاری شود «معنی شعر» را تشکیل می‌دهد و بیان این معنی ساده با نکته لطیف که بازتاب باریک‌بینی و انعکاس رقت ذهن و دقت خیال باشد «مضمون شعر» را پدید می‌آورد خواه مشتمل بر حکمت و فلسفه و اندرز خواه وصف طبیعت خواه عشق و اشتیاق خواه امور وابسته به زندگی باشد. پس مضمون رخت زیبایی است که با آرایش دل‌انگیز برپیکر معنی پوشانده می‌شود.

همچنانکه در نقاشی می‌توان «طبیعت مرده»^{۲۷} را عیناً تصویر کرد و یا در پیکر تراشی جسم بیجان را همانگونه که هست نمودار ساخت و نیز می‌توان به تصویر یا پیکره «حالت» داد، شعر نیز همین حال را دارد و مضمون حالتی است که به معنی داده می‌شود.

بالجمله مضمون که می‌تواند از نوع ساده و بی‌پیرایه باشد یا از نوع تخیلی و آرایشی مثل هر پدیده هنری است که سیمای بدیعه‌ها با زیبایی دلنشین در آن نمایان می‌گردد.

نگاهی به سرگذشت مضمون

برخی برآنند که مضمون‌سازی و نکته‌پردازی و باریک‌اندیشی با سبک هندی یعنی در دوره صفویان در شعر فارسی آغاز شده و گویا شعر پیش از آن از مضمون بدیع و نکته لطیف عاری بوده است.

گرچه مضمون‌سازی و باریک‌اندیشی در اواسط دوران شعر فارسی فراوانتر شده و در دوران تیموریان و صفویان به اوج خود رسیده است ولی اشعار دورانهای نخستین نیز از مضمون و نکته عاری نیست. زیرا با توجه به تحول شعر فارسی از حیث «معنی» و «مضمون» آنچه مسلم است اینست که شعر فارسی از آغاز پیدایش تا زمان ما بانگته‌سنجی و باریک‌اندیشی همراه بوده و این دو همزادند. و اگر چنانچه بخش زیادی از اشعار فارسی بویژه در سبک‌های خراسانی و عراقی معانی ساده و روان و طبیعی داشته بخشی نیز دارای مضامین نو و نکات باریک بوده است.

27) Nature morte

از دوران سامانیان و غزنویان تا برسیم به دوره مغول و تیموریان آثاری از مضمون، گرچه نه چندان زیاد، در اشعار فارسی می بینیم و در دوره تیموریان و جانشینان ایرانی آنان شعر فارسی در عین سادگی و روانی یعنی بیان مطلب و معنی بشکل طبیعی با صنایع بدیعی از لفظی و معنوی در آمیخته و موشکافی و باریک اندیشی و مضمون سازی رواج پیدا کرده و در دوره صفویان رونق و اعتلاء چشمگیر بدست آورده است.

به اشعار زیر از اشعار قدما، در حد نمونه، توجه شود:

از رودکی در گذشته بسال ۳۲۹:

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دمد بجای گیاه
از عماره مروزی شاعر قرن ۴: جای کمرت شعر عماره است همانا
و یا:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر لب تو بوسه زخم چونش بخوانی ۲۸
از عنصری در گذشته بسال ۴۳۱:

از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

از ادیب صابر مقتول بسال ۵۴۶:

تاسرشکم بیشتر شد صبر من کمتر شده راست پنداری ز دیده صبر میبارم نه آب
و یا:

قلم حیات هنر در دل دوات بیافت که جای در ظلمات است آب حیوان را
از ابوالعلاء گنجوی شاعر قرن ۶: چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم
و یا:

بمهیچکس نرسد از تو بی خطا زخمی مگر قلم که ببری سرش نکرده خطا
از نظامی گنجوی در گذشته میان سالهای ۵۷۶ تا ۵۸۶:

جوانی بر سر کوچ است در یاب این جوانی را که شهری باز کی بیند غریب کاروانی را
خمیده قد از آن گردند پیران جهان دیده که زیر خاک میجویند ایام جوانی را
از انوری که وفاتش را بسال ۵۸۳ نوشته اند:

این مرکب بیداد تو توسن چودل تست و آنرا چو تن خویش چرا نرم نداری
از خاقانی شروانی در گذشته بسال ۵۸۲ یا ۵۹۵:

آه من حلقه شود در برومن حلقه آه میزنم بر در امید مگر باز کنم

۲۸) نظیر این مضمون شعر مخفی ایرانی یا زیب النساء مخفی: هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

لاجرم گوی گریبان به حذر باز کنم
بکدامین سر انگشت هنر باز کنم

زاه غم تیرگی آینه دل باشم
تا یکی عقده گشای گره دل باشم

کز تنگدلی سر شگفتن دارم

آخر زنیم تار چرا میکنی میان

که همچو صبح به آخر نه پرده در باشد

ما دریائیم خشک لب زان سببیم

زیرا که دو بیمار عزیزش خفته است

در خانه خویش بایدت برد بسر

روز نوروز و شب قدر بیکجا دیدم

من بیوی خوش آن زلف دراز آمده‌ام

ز خاک لاله برآید ز لاله جان بچکد

بیوی آب حیاتی کزان دهان بچکد

که نازک است و می‌آدا که از زبان بچکد

گل آب گردد و از دست باغبان بچکد

ستاره خون شود از چشم آسمان بچکد

ترا رخی است که پنداری این زمان بچکد

که گر بخونش اشارت کنی روان بچکد

چو قطره‌ای نگذاری که رایگان بچکد

اگر چه شعر بگویم که آب از آن بچکد

زیرپوش است مرا آتش و بالاپوش آب

رشته جان که جوانگشت همه تن گره است

از ظهیر فاریابی در گذشته بسال ۵۹۸:

چند چون داغ هوس نقطه باطل باشم

ناخن فکرم از سودگی افتاد از کار

و یا:

آکنده چو غنچه گشتم از غم دریاب

از رضی نیشابوری در گذشته بسال ۵۹۸:

چون قحط موی نیست ترا باچنان دوزلف

و یا:

در این زمانه نیا بند محرمی چون شب

از عطار متوفی ۶۲۷:

از خشک لبی همیشه دریا طلبیم

از روز بهان شیرازی در گذشته بسال ۶۶۰:

معذور بود زلف تو گر آشفته است

و یا:

چون مردم دیده تا نیفتی ز نظر

از همام تبریزی در گذشته بسال ۷۱۴:۲۹

چون سر زلف تو برعارض زیبا دیدم

و یا:

رهروان را به شب تار دلیلی باید

از اوحدی مراغه‌ای متوفی بسال ۷۳۸:۳۰

عرق چو از رخت ای سرودلستان بچکد

هزار بار پس از مرگ زنده شاید شد

از آن حدیث لببت برزبان نمی‌آرم

ز شرم روی تو در باغ وقت گل چیدن

به حسرت رخ چون آفتاب اندر صبح

مرا تنی است که گوئی همین نفس برود

معلق است مرا دل بطاعت تو چنان

چه سود چاه زنخدان سرنگون که تراست

زمان زمان به زلال لب تو تشنه ترم

(۲۹) درباره شب قدر که فردای آن نوروز بوده.

(۳۰) این غزل آن چنان لطیف و هنرمندانه و سرشار از مضامین بدیع است که روا ندانستم گلچینی کنم و همه را آوردم، لله در قائل.

نگاه داشته‌ام خون اوحدی تا تو رها کنی که برآن خاک آستان بچکد
 حافظ شیرازی شاعر شیرین سخن که در ۷۲۶ بدنیا آمده و در ۷۹۲ رخت از
 جهان بر بسته است با آنکه بزرگترین سخن پردازان در لطافت معانی و سادگی و رقت
 بیان است شاعر نکته پرداز و مضمون ساز و باریک اندیش قرن هشتم نیز میباشد. بنظر
 میرسد که پژوهندگان اشعار حافظ از جنبه ادبی یا باین نکته برنخورده اند و یا
 نخواستند آنرا نمودار سازند. دیوان حافظ با همه افکار عرفانی و تخیلات عاشقانه
 و شاعرانه آنچنان از بدیعه و مضمون سرشار است که میتوان ویرا با دید و برداشت
 ادبی محض شاعر مضمون ساز و نکته پرداز بشمار آورد. میتوان این داوری را در
 باره وی کرد که با همه عشق و جذبه و شور و حال و با همه عقاید عرفانی و مکارم
 اخلاقی و با همه الهامات آسمانی و با همه ایمان به حقایق معنوی زیباییهای سخن را در
 اشعار خود منعکس ساخته و جنبه های ادبی را الزام داشته است. دلربا ترین و لطیف-
 ترین مضمون ها و نکته ها در شعر حافظ آنچنان تابش و درخشندگی یافته که دلها را
 مسخر خود ساخته است. اینک برای نمونه چند شعر ازین استاد بزرگ سخن میاوریم
 تا نمونه ای برای مضامین لطیف باشد:

شمع گرزان لب خندان بزبان لافی زد پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست

چو غنچه بر دل مسکین من گره مفکن چو عهد با سر زلف گره گشای تو بست

برشمع نرفت از گذر آتش دلسوز آن دود که از سوز جگر برسرما رفت

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او عکس خود دید گمان کرد که مشکین خالی است

جان فدای دهن ت باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست

بازی دهر بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

قد خمیده ما سهلت نماید اما بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

هر می لعل کزان دست بلورین خوردیم آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند

میان خنده میگیریم که چون شمع اندر مجلس
 زبان آتشینم هست اما در نمی گیرد

گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
 که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
 با همه عطف دامت آیدم از صبا عجب
 کز گذر تو خاک را مشک ختن نمیکند
 اگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر
 چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد
 لاله بوی می‌نوشین بشنید از دم صبح
 داغ دل بود بامید دوا باز آمد
 مگر که لاله بدانست بیوفائی دهر
 که تا بزادو بشد جام می ز کف ننهاد
 بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
 همای گو مفکن سایه شرف هرگز
 چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
 بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
 جای آنست که خون موج زند در دل لعل
 زین تغاین که خرف میشکند بازارش
 زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت
 ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش
 که موج میزند از آب نوش بر سرنیش
 بنازم آن مژه شوخ عافیت کش را
 در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت
 با دل زخم کش و دیده گریان بروم
 سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی
 شکایت از که کنم خانگی است غمازم
 طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
 که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
 به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
 خون دل عکس بیرون میدهد از رخسارم
 از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
 کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
 سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو
 کرده دست که دامن ز جهان در چینم
 زدستبرد صبا گرد گل کلاله نگر
 شکنج کیسوی سنبل ببین بروی سمن

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

گرچه تب استخوان من کرد زمهرگرم و رفت
همچو تبم نمیروود آتش مهر از استخوان

تاب بنفشه میدهد طره مشگسای تو پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو
منکه ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی میکشم از برای تو
شاه نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست جای دعاست ماه من بی تو مباد جای تو

برافشان زلف و صوفی را بپا بازی ورقص آور
که از هر رقعه دلکش هزاران بت برافشانی
از آن روی که سخن بدرازا نکشد، هرچند دل فتوا نمیدهد، کوتاه می‌آیم و هرچه
فشرده‌تر می‌گوییم که در قرن هشتم و نهم شاعران دیگری مانند امیر خسرو دهلوی،
کاتبی ترشیزی، نورالدین جامی و سایرین مضمون را به کمال رسانده‌اند و هم در قرن
نهم است که جمعی از شاعران برای مضمون و نکته عنوان تازه «خیال‌خاص» داده‌اند
و شعر خالی از خیال را مطلوب ندانسته‌اند.

کمال خجندی در گذشته بسال ۸۰۳ می‌گوید:

کمال اشعار اقرانت چو اعجاز گرفتم سربسر وحی است والهام
چو خالی از خیال خاص باشد خیال است اینکه گیرد شهرت عام
و امیر شاهی متوفی بسال ۸۵۷ می‌گوید:

شاهی خیال خاص بگو از دهان دوست چون نیست لذتی سخنان شنوده را
و در آخر همین قرن است که باریک‌اندیشی و مضمون‌پردازی نورالدین جامی متوفی
۸۹۸ جلوه تازه‌ای به شعر میدهد. چند شعر ازین شاعر:

چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو از بوسه پیکانش شد آبله‌ام لبها

چراست گرد لب غنچه‌گشته غرقه بخون اگر نه صبح بدنان شب‌نمش نگزید

کدام پیرهن ناز دوخت شاهد گل که در هوای تو چون حبیب غنچه چاک‌نشد
از جامی تا بازگشت ادبی یعنی قرون دهم و یازدهم و دوازدهم دوران شکوفان
شاعران مضمون‌ساز و باریک‌اندیش است که کنونرا به ذکر نامهای فروزان آنان
بسنده میکنیم زیرا آوردن نمونه‌های شعری این مقال را به درازا خواهد کشانید.
در این دوره است که دهها شاعر همچون بابافغانی شیرازی (درگذشته بسال ۹۲۵)
هلالی جفتائی (کشته شده بسال ۹۳۶)، اهلی شیرازی (متوفی بسال ۹۴۲)، واقف
خلخالی (۹۶۰)، فضولی بغدادی (۹۶۳)، غزالی مشهدی (۹۸۰) عرفی شیرازی
(۹۹۹)، نظیری نیشابوری (۱۰۲۱)، طالب آملی (۱۰۳۶)، شفائی اصفهانی

(۱۰۳۷)، ذوقی اردستانی (۱۰۴۵)، شاپور تهرانی (۱۰۵۰)، کلیم همدانی (۱۰۶۱)، مسیح کاشانی (۱۰۶۶)، اسیر اصفهانی (۱۰۴۹ یا ۱۰۶۹)، غنی کشمیری (۱۰۸۱)، صائب تبریزی (۱۰۸۱)، واعظ قزوینی (۱۰۸۹) اسیری اصفهانی (قرن ۱۱ معاصر افشاریه)، زیب النساء مخفی (۱۱۱۳) جویای تبریزی (۱۱۱۸)، نعمت عالی (۱۱۲) تأثیر تبریزی (۱۱۲۹)، بیدل جغتائی (۱۱۳۳)، امید همدانی (۱۱۵۹) و دیگران شعر فارسی را به اوج خیال رسانده و موج تازه‌تری پدید آورده‌اند.

درباره این دوران باید بگوئیم که گرچه توجه به مضمون و بدیعه در شعر فارسی هدف اکثریت شاعران است ولی عده دیگر هم روانی و سادگی را پسندیده‌و اشعار بی‌پیرایه با معانی بلند به یادگار گذاشته‌اند که سینه‌ها از آنها آکنده و سفینه‌ها بجای مانده است. ازین جمله‌اند مؤمن یزدی (معاصر صفویه)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶)، وحشی بافقی (درگذشته ۹۹۹) ضمیری اصفهانی (درگذشته بسال هزار)، والمهی قمی (حدود ۱۰۲۴)، زلالی خوانساری (۱۰۲۴)، ظهروی ترشیزی (۱۰۲۵) شیخ بهائی (۱۰۲۶)، سالک قزوینی (۱۰۸۶) و چندتن دیگر.

اینک که به دوران بازگشت ادبی یعنی قرون ۱۳ و ۱۴ رسیده‌ایم گوئیم که منظور ازین نامگذاری اینست که گویندگان این دوران در ایران به پیروی از سبک قدما یعنی سبک خراسانی در قصیده و سبک عراقی در غزل روی آورده‌اند و الحق در این زمینه قدرت نمائی کرده‌اند.

با این حال سخن از مضمون که همزاد شعر است خالی نشده و اثرات دوره پیشین کم و بیش نمودار است.

ما برای نمونه اشعاری ازین دوران می‌آوریم و می‌گوئیم گرچه گویندگان این اشعار سبک قدیم را پسندیده‌اند مضامینی هم در شعر خود پرورده‌اند. از آذر بیگدلی متوفی بسال ۱۱۹۵:

به مهد شاخه طفل غنچه در خوابست از این غافل
که شبها میدهد بلبل به خار آشیان پهلو
و یا:

يك قطره خون ز تیغ بتان وام کرده‌ام
از مجمر اصفهانی درگذشته بسال ۱۲۴۴:

بچه عضو تو زند بوسه نداند چکند
از نشاط اصفهانی درگذشته بسال ۱۲۴۴:

روشان فلکی را اثری درما نیست
و یا:

گل فردوس نگیرد ز کف جور کسی
که در این بادیه اش قسمتی از خاری هست
از غالب هندوستانی:

نیازمندی حسرت‌کشان نمیدانی
نگاه من شوو دزدانه دیدنم بنگر

و یا: آن راز که در سینه نهان است نه وعظ است از اسرار سبزواری متوفی ۱۲۸۹:

بشکن دلم که رایحه درد بشنوی از صبحی قمی از شاعران بدیعه‌گوی قرن ۱۳:

شبی بخواب زدم بوسه بر لبش بخیال و یا:

آب حیاتش تراود از بن ناخن و یا:

بپای زلف تو یک کاروان دل افتادست از نیر تبریزی در گذشته بسال ۱۳۱۲:

شیخ را گردن شکست از بار دستارگران و یا:

ز یاد رازی دل طاقتم سرآمد و آخر از فانی سمنانی متوفی ۱۳۲۱:

شبم خون خیزد از بوم و برگلزار ما از غبار همدانی در گذشته بسال ۱۳۲۲:

تا خون بخلق شیشه چو عاشق گره نشد و یا:

دانه ما بگلو خوشه پروین دارد از دهقان سامانی در گذشته بسال ۱۳۲۶:

این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند و یا:

در منع‌گریه نامه که بر ما نوشته‌اند و یا:

مقام عشق بنازم که نیش بر رگ لیلی و یا:

شمع را نازم که جان قربان مردم میکند از ادیب‌الممالک فراهانی در گذشته بسال ۱۳۳۶:

در گردنم افتاد همین دام که ریشتم و یا:

ترسم که در آئینه به بیند رخ خود را و یا:

ز بیدردان علاج درد خود جستن بدان ماند که خار از پابرون آرد کسی بانیش عقربها

و یا:

آتشی دردلم افروخته‌ای این عجب است
از ادیب پیشاوری در گذشته بسال ۱۳۴۹:
بدان صفت که بموج اندرون رودکشتی
و یا:

چنان نهفتم در سینه داغ لاله رخان
و یا:
که شد چو غنچه لبالب ز خون دل جگرم

ز خود چو مایه ندارد از آن بکاهد ماه
در اینجا باید اضافه کنیم که در این دوران پاره‌ای از شاعران به سبک هندی
شعر ساخته و از صائب و کلیم پیروی کرده‌اند. مثلاً حسن آتش اصفهانی متوفی بسال
۱۳۴۹ ه. ق. که دیوانی قریب شش هزار بیت هم در این سبک پرداخته و دیوانش
بسال ۱۳۳۱ ه. ش. چاپ شده است میگوید:

مرا به سبک کلیم است رغبتی آتش
وی شیوه خود را «سبک تازه» نامیده است:
چنانکه خواجه شیراز طرز خواجه را
میخوان حضور دلبر جانانه آتша
و باین شیوه مینازید:

چنین که شد سخن آتش بلند کرده تو
ازین شاعر است:
روا بود که کند جا بروی دست سروش

از آن سبب زده آئینه تکیه بردیوار
و یا:
که روی خوب ترادیده است و رفته زهوش

بدور نرگس مست تو صد قبیلۀ ناز
و یا:
بدستیاری هم کرده دلبری آغاز

در وادئی که خضر نهد پای باعصا
و یا:
از ابلهی روانه تو با چشم بسته‌ای

طبیبا برخلاف تو که از بیمار خون‌گیری
هنوز هم این شیوه پیروانی دارد و در اشعار شاعران معاصر مضمون‌سازی و
بدیعه‌پردازی سخت نمودار است که بحث در این باره به‌مقال دیگر نیاز دارد^{۳۱}.

واقع‌گرایی در شعر

هریک از انواع شعر از غنائی، روایی، نمایشی که زیباییها را با هنر تخیل
هرچه پرشکوه‌تر و روح‌نوازتر منعکس می‌سازند چه در جلوه معنی ساده و بی‌پیرایه
و چه در شیوه مضمون و بدیعه از واقعات عینی پرده بر میدارند.

(۳۱) در این باره که نمونه‌های فراوان گردآورده شده پژوهش و سنجش و داوری انجام گرفته
سخن بزمان دیگر موکول میشود که الامور مرهونه باوقاتها.

شعر ۳۲ با حالت و سبیه شعری ۲۲ که لمس میکند، اعتلاء می‌بخشد و گرم مینماید مانند هر هنر نمایشی و تجسمی دیگر جهان بیرون را منعکس میسازد. نمایش عینی جهان بیرون با الهامات ناشی از آن که بازتاب عاطفی روح و دل شاعر است واقع‌گرائی ۲۴ در شعر است.

واقع ۳۵ یعنی، آنچه وجود دارد و تشعشع و تلاء لوء بدیعی آن ذهن و خیال را روشنائی می‌بخشد و آماده‌ی تصویرپردازی و انعکاس میسازد بطور ساده و ابتدائی ۳۶ وضع و حالت عمومی و خودبخودی طبیعت و حوادث و اشیاء و عناصر خارج از وجود انسان است و خود وجود نیز در قیاس روح انسانی يك واقع فطری است. پاره‌ای واقع را همان حقیقت می‌پندارند و می‌گویند:

هر چیز که هست آنچنان میباید وان چیز که آنچنان نمی‌باید نیست

برخی دیگر واقع را غیر از حقیقت میدانند.

در اکثر امور، همچنان در امور حقوقی، زمانی واقع خارج با حقیقت تطبیق میکند و گاهی با آن مطابقت ندارد. مثلاً کسی برآستی از دیگری بستانکار است ولی چون دلیل و مدرک ندارد واقع خارجی برای او یعنی محکوم شدن به بیحقی در مرجع قضائی خلاف حقیقتی است که او در دل دارد.

بنابراین میتوان گفت که واقع امر محقق خارجی و حقیقت امر مسلم باطنی است. در شعر و ادب، همچون هر پدیده هنری، هم واقع وجود دارد و هم حقیقت ۳۷. حقیقت‌جوئی و راستی‌پرستی امری است که گوینده و نویسنده بآن ایمان و اعتقاد دارد و دیگران را بسوی آن فرا میخواند هر چند واقع خارجی جز آن باشد. واقع بردوگونه است: واقع بالفعل یعنی آنچه اکنون راست یا ناراست، درست یا نادرست، نیک یا بد، مطلوب یا نامطلوب، حق یا ناحق وجود دارد. واقع بالقوه یعنی آنچه در آینده پدیدار میشود، یعنی آنچه مورد نظر است که درآتیه وقوع یابد و در حال کنونی در حالت کمون و بالقوه وجود دارد. واقع بالقوه کمال مطلوب و هستی آرمانی است.

واقعات غیر از واقعیات است. اولی آن چیزی است که بوجود آمده و حاصل شده و رخ داده و دومی مطلوبی است که وجود پیدا نکرده و لازم است که وجود پیدا کند.

واقع‌گرایی را در فرهنگ فرانسه چنین معنی کرده‌اند که آن وضع فلسفی مرتبط به طبیعت شناخت حقیقت وجود است.

باین تعریف واقع‌گرائی در برابر انگارگرائی ۳۸ قرار دارد که واقع غیر از

32) Poème.

33) poésie

34) Réalisme.

35) Réalité.

36) naif

37) Verité.

38) idéalisme.

انگار یا پندار آرمانی است که غرض اعتقاد به امری خارج از وجود است. همچنین واقع‌گرائی از ماده‌گرائی^{۳۹} که در برابر معنی‌گرائی^{۴۰} است مشخص است. يك امر واقع ممکن است ریشه و جنبه مادی و طبیعی داشته باشد یا اساس و پایه معنوی.

انسان در خارج جنبه مادی و جسمانی دارد و وجدان در باطن حالت معنوی و روحانی. هردو برای واقع‌بینی و واقع‌گرائی میتوانند پایه و اساس قرار گیرند. بالجمله واقع‌گرائی در ادبیات و هنر^{۴۱} حالت سنجیه کیفی اثر ادبی و هنری است که طبیعت را آنچنان که هست و وجود را همچنانکه پدیدار است «نمایش» دهد بدون اینکه «آرایش» و «زیباسازی» بکار رود.

باین ترتیب واقع‌گرائی يك مکتب ادبی ویژه‌ایست که اساس آن دید عینی جهان و نمایش بی‌کم و کاست آن است.

واقع‌گرائی در شعر و نثر جنبه طبیعی دیدن دقیق و عمیق طبیعت و حیات و جامعه و بازتاب گیرا و اثربخش آنهاست.

وقتی شاعر یا نویسنده واقع‌پردازی میکند مثل نقاشی است که تابلوئی از جهان بیرون ترسیم میکند.

پروراندن و نمایش يك موضوع مشخص در شعر یا نثر که مایه از طبیعت و اثر از پدیده‌های عینی و برون ذاتی میگیرد یکی از مشخصات ادبیات فارسی است.

ازین ویژگی است که تابلوهای ادبی و تصاویر هنری بوجود می‌آید و سیمای جهان و حیات و جامعه و واقعیات و مناظر خارج در شعر و نثر انعکاس مییابد. تابلوی میدان جنگ رستم و افراسیاب یا شکارگاه چغانیان یا مناظره فرهاد و خسرو تصویرهایی از محیط خارج است.

تمام اشعاری که در آن به شرح مناظر طبیعت از جنگل و دریا و کوه و صحرا، تابش آفتاب و نورماه، چشمک ستارگان و ظلمت شب، بهار و تابستان، چشمه‌سار و آبشار، رودهای غلطان و امواج خروشان، توصیف یار و زیباییهای دلدار، اشک شمع و عشق پروانه، کوتاه سخن آنچه در طبیعت و حیات و اجتماع وجود دارد و مایه اشعار توصیفی و نمایشی است در قلمرو واقع‌پردازی است.

اما آنچه بشکل راز و نیاز و سوز و گداز، شرح عشق و شیفتگی، تعبیرات و گرایشهای ذهنی و روحی، آرزو و آرمان، تغزل، حماسه، تعریف و تمجید، ستایش و نیایش، انتقاد و ارشاد، پندار و اندرز، راهنماییهای اجتماعی، تمایلات ملی و میهنی، تبریک و تمهیت و صدها موضوع یگر که با نوشتن تمام نمیشود خارج از نمایش طبیعت و پدیدههای جهانی و نمودههای مادی و اجمالا در قلمرو اندیشه و تخیل و سنجش خیالی و فکری است.

39) materialisme.

40) spritualisme

41) realisme litteraire.

بنابراین يك اثر ادبی ممکن است جامع هر دو یعنی واقع‌سازی و خیال‌پردازی باشد.

باین ترتیب شاعر و هنرمند هم می‌بینند و ترسیم میکنند و هم احساس و اندیشه خود را بیان میکنند.

واقع‌گرایی حقوقی (*) که برای بهتر آشنا شدن به آن تحقیق و تطبیق در واقع‌گرایی ادبی کردیم نمایش واقعات خارجی قضایا و وقایع ناشی از روابط مدنی و اجتماعی است. در ادبیات حقوقی با این امر روبرو هستیم و ما در این بررسی میکوشیم آنرا نمایان سازیم.

روش تحلیلی در ادبیات حقوقی

همچنانکه گفته شد یکی از موارد جالب‌نظر مربوط به زندگی مردم موضوعات و مسائل و پدیده‌های حقوقی ۴۲ است که نه تنها در نوشته‌ها و گفته‌ها و تمثیلات و واقعات ۴۳ انعکاس یافته و مستنداتی در زمینه مقدمه و کلیات حقوق و تاریخ و فلسفه حقوق میباشد بلکه انعکاسی از ذوق و قریحه لطیف ادبی است که انس و الفتی به مضامین حقوقی بخشیده و از خشونت و خشگی و سردی اصطلاحات گریزپا و دشوار آنچنان کاسته که برطبیع و ذهن خواننده، دلنشین و جذاب گردیده‌اند. نویسنده بامید آنکه با جستجوی مضامین و مفاهیم حقوقی در ادبیات فارسی هم سیمای ادبیات را ازین حیث روشن‌تر سازد و هم‌گیرائی ۴۴ حقوق را افزون‌تر و قیافه آنرا دلربا تر نماید دست باین مهم زد تا باشد که این برداشت تازه راهی پیش‌پای پژوهشگران باز کند:

جنس‌دل برکف صلائی برخورداری زدیم مشتری خواهان کالا نغز بازاری زدیم
روش ما در این کار شیوه تحلیلی ۴۵ و منطقی علمی، بهره‌یابی از رابطه واقعات با واقعیات، تطبیق امور عینی با مفاهیم ذهنی، استنتاج معنی از ماده و هنر از طبیعت، آزمایش و سنجش قواعد حقوقی گذشته با حال است که خود کوشش در يك پژوهش اصیل و ابتکاری است.

در ادبیات حقوقی آنچه از اختیارات و تعهدات یا قواعد و نظامات یا مفاهیم و نظریه‌ها انعکاس یافته خواه با اصطلاحی نمایان شده خواه با تعریفی بیان‌گردیده مورد بحث و بررسی خواهد بود. مثلا اصطلاح داری، قانون، حق، تعهد، عقد، اصل، قاعده و نظائر اینها عیناً یا با تعابیر مشابه نقل میشود و مفاهیمی

* Réalisme juridique

42) Fénomens Juridiques.

43) les événements = Coses.

44) Tenacité.

45) methode analytique.

مانند نظم عمومی^{۴۶} یا قوه قهریه^{۴۷} یا واقعه غیر مترقبه^{۴۸} یا بشر دوستی^{۴۹} و امثال آنها که احیاناً با اصطلاح خاص خود گفته نشده ولی معنی یا مدلول آن بیان شده باشد بهمان شکل و تعبیر آورده میشود.

همچنین تطبیق و مقایسه حقوق امروز با حقوق دیروز و قواعد و قوانین گذشته دور یا زمان نزدیک و روشنگری رابطه تاریخی بین مفاهیم حقوقی و موازین اصولی در دیدگاه بررسی و پژوهش قرار میگیرد.

و نیز اصطلاحات و منطوقها و نظریهها بمنظور تسهیل مراجعه و آسان گردانیدن مطالعه با حروف الفباء تنظیم میشود تا شاید فرهنگنامه‌ای از ادبیات حقوقی فراهم گردد.

در زمینه این بررسی و پژوهش و سنجش توانم گفت که جمع‌آوری لغات و اصطلاحات و تدوین افکار و اندیشه‌ها از یکسو و گلچینی بدایع ذوقی و ودایع هنری از سوی دیگر و تفکیک و تنظیم موضوعی و مصداقی گفته‌ها و نوشته‌ها با برداشت تحلیلی و دید علمی میتواند مایه کار پژوهشگران و پایه تأسیس مباحث تازه در قلمرو حقوق باشد.

باز توانم گفت که تاکنون روش تحقیق در ادبیات چنین بوده و هم‌اکنون غالباً چنین است که هرپدید آورنده از دانشمند یا نویسنده یا شاعر یا هنرمند را در چارچوبه ترجمه حال تک‌نگاری (بیوگرافی)^{۵۰} مورد بحث و بررسی قرار میدهند و سبک و روش‌کار و اندیشه‌ها و تخیلات و طرز تفکر و جهان‌بینی و مرتبه دانش و بینش (علم و معرفت) ویرا اختصاصاً و جداگانه تجزیه و تحلیل مینمایند و از رابطه یا تأثیر و تأثر خلاقیت علمی یا ادبی یا فلسفی یا هنری وی با پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی سخن بمیان نمی‌آورند و ساده‌تر آنکه مطالعه و تحقیق جنبه تجریدی و انتزاعی پیدا میکند. اما روشی که نویسنده پیش گرفته پژوهش عینی و تحقیق ارتباطی و ویژه نگاشت (مونوگرافی)^{۵۱} است که در این زمینه قطع نظر از گوینده و نویسنده و پدیدآورنده موضوعات، افکار، اندیشه‌ها، عملیات، ذوقیات بشکل تطبیق و سنجش و تحقیق و آزمایش بر مبنای ارتباط یا توافق یا تضاد مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و با شیوه استقراء تکمیل شده است.

روشن‌تر آنکه هر موضوعی جدا از موضوعات دیگر، لیکن با در نظر گرفتن روابط و مناسبات، با جمع‌آوری مطالب مختلف و احیاناً متفاوت تحلیل و بررسی شده است.

بجای آنکه فی‌المثل گوئیم سعدی در باب کشورداری یا قضا و دادرسی یا

46) ordre public.

47) force majeure.

48) Cas fortuit.

49) humanité.

50) biographie.

51) monographie.

نظام اجتماعی چه گفته و چه اندیشیده یا خواجه نظام‌الملک درباره سیاست ملک و سازمانهای رسمی چه مطالبی بیان کرده گفته‌ایم که در ادبیات ما، بمعنی ژرف و گسترده آن، درباره این موضوعات، حتی مخالف و موافق، چه‌ها گفته شده و چه‌ها اندیشیده شده است. باین ترتیب مطالب گوناگون و گفته‌ها و نوشته‌های متعدد از شاعران و نویسندگان و ادیبان و مورخان و دانشمندان در هر موضوعی فراهم آمده و مطالب مختلف از حیث پیوستگی و گسستگی و جنبه‌های عینی و ارتباطی آنها با دنیای خارج پهلوی هم چیده شده است.

فراهم آوردن گفته‌ها و نوشته‌های گوناگون در يك موضوع روشن است و آنچه باید بدان عنایت شود جنبه‌های تجسمی موضوعات و آفرینش مفاهیم و مبانی از پدیده‌هاست که خیالی یا اندیشه‌ای از طبایع خارجی در ذهن نقش بسته و امواج مضمون از فطرت و طبیعت بروح و دل راه یافته و گوینده آنرا به شکل يك اندیشه اخلاقی و اجتماعی و حقوقی منعکس ساخته است. توجه به چند نمونه شعری این امر را تا حدی روشن می‌سازد.

حافظ میگوید:

به می پرستی از آن نقش خود برآب‌زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
شاعر با راه واقع‌گرایی از تابلوئی که در نتیجه افتادن و نقش بستن تصویر در جام باده و انهدام و خراب شدن آن بر اثر لرزش و ارتعاش مایع بوجود آمده الهام گرفته و مفهوم عالی اخلاقی خودشکنی و خراب کردن نقش خودپرستی را به نیکوترین و شیواترین شیوه‌ای منعکس ساخته است.

سعدی میگوید:

ز سوزناکی گفتار من قلم بگریست که در نی آتش سوزنده زودتر گیرد
از سوز سخن قلم آتش میگیرد و این آتش که بر جان وی میافتد قلم را به‌گریه می‌اندازد و آتش سخن در بیان همچون آتش مادی در نیستان است که بسرعت آنرا می‌سوزاند.

صائب در بیان بی‌نیازی انسان و عدم اتکاء به دیگران از تانک و پیچیدن آن به درخت دیگر که بار خود را بر دوش او میگذارد و مقایسه آن با سرو که بار خود را در دل میگیرد و راست و استوار است پرده نقاشی ساخته و از اعیان خارجی و ارتباط آنها اندیشه اخلاقی پرداخته است؛ آنجا که میگوید:

هر دم چو تانک بار درختی نمیشویم چون سرو بسته‌ایم بدل بار خویش را
نظامی برای نمایاندن کجی و راستی از گل و نیشکر مایه سخن بدست‌می‌آورد:
گل ز کجی خار در آغوش یافت نیشکر از راستی آن نوش یافت
ابن‌یمین از جامه چرمین به بی‌ارزشی صحبت نادان پی‌میبرد:

چون جامه چرمین شرم صحبت نادان زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد
مشتاق اصفهانی فروتنی را از بید مجنون الهام میگیرد:

فلک‌سرسبزت ارسازدم‌رید بیدمجنون‌شو که هرچند او ترقی میکند سر بر زمین دارد

شمس مغربی کثرت و وحدت را در موج دریا می بیند:
 گرچه می خیزد ز آب بحر موج بی شمار کثرت اندر موج باشد لیک آبی بیش نیست
 وصال شیرازی از گردن زدن شمع کیفر عمل را نتیجه میگیرد:
 از مکافات پیندیش که در شرع وفا گردن شمع به خونخواهی پروانه زدند
 دامنه سخن در میدان پژوهش عینی و بازتاب ذهنی، رسیدن از طبیعت بروح
 و از ماده بمعنی، اشراق از دنیای بیرون به جهان درون فراخ است و درخت سخن
 پر برگ و شاخ. همچنین در اشعار فارسی مضمون و معنی نه آنچنان زیاد است که
 در چند دفتر بگنجد ۵۲ ولی چون غرض نشان دادن شیوه باریک اندیشی از راه نمونه
 برداری است در پیشگفتار باین اندک بسنده شد. اما در متن که به مضامین حقوقی
 خواهیم پرداخت به تفصیل سخن خواهیم راند.

موضوع و قلمرو ادبیات حقوقی

موضوع ادبیات حقوقی ۵۳ را با یک بررسی تطبیقی و یک مطالعه تحقیقی
 روشن میسازیم:

پاره‌ای از نویسندگان اصطلاح ادبیات حقوقی را در مورد بعضی از مباحث
 مربوط بآن که حالت بررسی مقدماتی یا جنبی داشته و متضمن حقوق محض یا کارآئی
 و فوائد عملی نباشد بکار میبرند و حتی کلیات حقوق و تاریخ حقوق و فلسفه
 حقوق را زیر این عنوان میآورند.

اینک به بینیم مصادیق این اصطلاح در ادبیات فرانسه چیست؟
 ادبیات فرانسه شامل دو نوع مشخص نثر ۵۴ و شعر ۵۵ است. نوع اول به
 روایی ۵۶ و توجیهی تقسیم میشود ۵۷ و نوع دوم به غنائی و حماسی.
 نثر روایی شامل تاریخ و رومان و نثر توجیهی شامل نثر تعلیمی ۵۸ و
 خطابی ۵۹ است.

بالاخره نثر خطابی شامل نثر نمایشی، نثر اقناعی، نثر قضائی است.
 نثر قضائی را چنین تعریف کرده اند که آن نوشته‌ای است فصیح و بلیغ ۶۰
 متضمن مطالبی که در دادگاهها بیان میشود و هدف آن شرح حق و ناحق است.

(۵۲) درباره این نگرش نوین و شیوه دلنشین مضمون سازی، بدیعه پردازی، واقع گرایی، تابلو-
 سازی دفتری از شعر سرشار از اندیشه‌ها و تخیلات ادبی و هنری و مشحون از لطایف اخلاقی و
 اجتماعی و فلسفی با شیرازه لطف سخن تدوین شده که مهر خاموشی خورده و در سکوت فراموشی
 فرو رفته و رعایت حال بسط مقال را بیش ازین اجازت نمیدهد.

53) Litterature Juridique.

54) prose

55) poésie.

56) narratif.

57) explicatif.

58) didactif.

59) oratoire.

60) éloquent.

تقسیم دیگری نیز در مورد نشر خطابی هست که شامل بیان در محاکم، امور سیاسی، موضوعات وکالتی، احکام قضائی، مطالب منبری و دینی، مباحث دانشگاهی و آکادمیک و دستورات و انشائات نظامی است.

باین ترتیب نشر حقوقی میتواند علاوه بر مباحث و تحقیقات حقوقی شامل خطابه‌ها و دفاعیه‌ها و لوایح و دادخواست‌ها و آراء و احکام باشد.

اما هرسخنی اعم از اینکه بشکل نشر و نوشته باشد یا به‌حالت نطق و خطابه ایراد شود از روی مشخصات علمی و فنی بیان^{۶۱} ارزیابی و تحلیل و توصیف میشود. هر بیانی چه کتبی باشد چه شفاهی به‌قواعد انشاء و خطابه نیازمند است.

از دانش بیان ما میتوانیم قواعد و اصول خوب بیان کردن و راضی و قانع ساختن طرف را یاد بگیریم. هر بیان کامل شامل دانستن موضوع، طبقه‌بندی اندیشه‌ها و مطالب، جستجوی بهترین اصطلاحات و تعبیرات برای شرح موضوع است. باین ترتیب بیان شامل سه مرحله است:

- ۱- ابداع و ابتکار^{۶۲} که ریشه تخیلی و تفکری دارد.
- ۲- ترتیب و تنظیم^{۶۳} که مبتنی بر قریحه و ذوق است.
- ۳- طرز بیان^{۶۴} که مستلزم درک صحیح معانی و دریافت قواعد خوب نوشتن و خوب گفتن میباشد.

۱- ابداع و ابتکار در موضوعات نیازمند به‌بلاغت و فصاحت^{۶۵} طبق تقسیمی که سینسرون خطیب رومی کرده شامل اثبات^{۶۶}، پسند کردن^{۶۷} و احساس^{۶۸} است. باین ترتیب ابداع و ابتکار بسه طبقه وسایل خطابی نیازمند است: دلایل^{۶۹}، آداب^{۷۰}، عواطف^{۷۱}.

دلایل اموری هستند که برای احراز حقیقت و اثبات واقعیت هرچیزی که مورد نظر است بکار میروند. دلیل یا براندیشه و منطق عقلی استوار است یا بر مدرک و مستند عینی. عمده‌ترین دلایل که در بیان (انشاء و خطابه) بکار میخورد عبارتست از:

قیاس کامل^{۷۲} که شامل کبری، صغری، نتیجه^{۷۳} است.

-
- 61) Rhétorique.
 - 62) invention.
 - 63) disposition
 - 64) élocation.
 - 65) éloquence.
 - 66) prower.
 - 67) plaire.
 - 68) toucher.
 - 69) les preuves.
 - 70) les moeurs.
 - 71) les passions.
 - 72) Syllogisme.
 - 73) majeure, mineure, Consequence.

قیاس اضماری یا اقتراانی ۷۴ که در آن کبری وجود ندارد مانند شجاعت سنجیه عالی شایسته تکریم است که قیاس کامل باین وجه است: هر سنجیه عالی شایسته تکریم است، شجاعت سنجیه عالی است، پس شجاعت شایسته تکریم است. قیاس مقسم یا ذوحدین ۷۵ که دلیل انتخابی، این یا آن، از طرف مخالف است مانند این قتل یا در شب اتفاق افتاده یا در روز و نمیتواند نه در شب واقع شده باشد نه در روز.

قیاس تمثیلی یا مرکب ۷۶ که در آن هر یک از موضوعات مورد استدلال یا دلیل خود همراه است.

بالاخره استنتاج یا استقراء ۷۷.

آداب مجموعه صفات و روش‌هایی است که اعتماد شنوندگان را به نویسنده یا ناطق جلب میکند و عمده‌ترین آنها عبارتست از: صلاحیت، فروتنی، علاقه قلبی، صمیمیت.

عواطف که درباره آن یکی از استادان ۷۸ میگوید: این دل انسانی است که ویرا فصیح میکند ۷۹ تنها کافی نیست که گوش و چشم شنوندگان و خوانندگان در اختیار نویسنده و ناطق باشد بلکه لازم است دل‌های آنان را در اختیار بگیرد. مطالب القائی فراوان است ولی آنچه بردل شنونده و خواننده می‌نشیند اثربخش و سودمند است. جلب عاطفه ۸۰ از رموز اصلی بیان است و کینه و مهر دو پایه اساسی عواطف است. نویسنده و گوینده باید کینه خواننده و شنونده را نسبت به طرف و مهر آنان را نسبت بخود جلب نماید و این امر ممکن نیست مگر اینکه خود وی به عواطف خود تکیه کند و خود دارای این دو حالت باشد؛ کسی که میخواهد اشک‌های مرا سرازیر کند خود باید سرشک از دیده ببارد.

۲- ترتیب و تنظیم شامل براءت استمهال یا سرآغاز و دیباچه سخن است که شنونده را به مطلب اصلی میکشانند ۸۱ و سپس طرح موضوع ۸۲ که شامل عنوان و فشرده مطلب و تقسیم ۸۳ که انواع آن کامل، مشخص، مترقی، طبیعی است و شرح موضوع ۸۴ که متضمن بیان واقعه و جریان امر است و اثبات ۸۵ که اقامه دلیل و

74) enthymeme.

75) dilemme.

76) epichérème.

77) induction.

78) Quintilier.

79) C'est le Coeur qui rend l'éloquent.

80) pathétique.

81) l'exorde.

82) Proposition.

83) division.

84) narration.

85) Confirmation.

برهان مربوط به موضوع است و ابطال^{۸۶} مطالب طرف یا جواب سؤال مقدر، بالاخره استنتاج^{۸۷} که نتیجه بیان انشائی یا خطایی و هدف از گفتار و نوشتار است.

۳- طرز بیان که رعایت قواعد دستور زبان و انتخاب کلمه‌ها و جمله‌های مناسب مقام و آرایش کلام و سبک نوشتن و گفتن است که گرچه قواعد و اصول مشخصی دارد و ولی بیشتر مربوط به‌گوینده و نویسنده است.

شناسائی حقوق از جهات مختلف

این بود باختصار بررسی تطبیقی از حیث نقل موضوع مرتبط با ادبیات حقوقی بشکل مبانی و موازین ادبی از ادبیات فرانسه و اینک به مطالعه تحقیقی در مورد جهات مختلف شناسائی حقوق می‌پردازیم:

حقوق با برداشتهای مختلف و از دیدهای گوناگون تاریخی، اجتماعی، حقوقی، فلسفی، تطبیقی، قضائی، ادبی مورد بحث قرار میگیرد:

بحث تاریخی - بحث تاریخی متضمن دانستن گذشته حقوق و سیر تحول و تکامل آن و آشنائی به علل و عوامل پیدایش یا گسترش یا ضعف و از میان رفتن آنست. در بحث تاریخی، استوانه زمان با برش طولی باز میشود و در تونل تاریخ دنبال حوادث و ماجراها و ارتباط آنها از جهات مثبت و منفی برآه میافتند و پیچ‌وخمها و نشیب‌و فرازها را بررسی میکنند.

تحلیل اجتماعی - تحلیل اجتماعی حقوق علم به آثار و نتایج حقوق از سودها و زیانها و کمی‌ها و کاستی‌ها و ارزش‌ها و معیارها و تطابق یا عدم تطابق آن با نیازها و خواستههای زندگی همگانی است.

در این بررسی استوانه زمان با برش عرضی روشن میشود و در جامعه کنونی نموده‌ها و پدیده‌ها و سازمانها مورد بررسی و ارزیابی قرار میگیرد.

بررسی حقوقی - بررسی حقوقی متضمن دریافت و بحث و فحص در مبانی و اصول و قواعد و سیستم‌ها و مکتب‌هایی است که حقوق یک جامعه از قانون و قضا و عدالت و سایر پایه‌های اصلی برآن استوار است.

مطالعه فلسفی - مطالعه فلسفی حقوق پژوهش و تحلیل و تعمق در علل نهادهای قوانین موضوعه و سازمانهای قضائی و فلسفه پیدایش مسائل و پدیده‌های حقوقی و بینش و گزینش راه‌حل‌های حکمت‌آمیز برای ایجاد حقوق کاملتر، مترقی‌تر و مصلحانه‌تر است.

پژوهش تطبیقی - این پژوهش عبارت از مقایسه و سنجش بین حقوق کشورهای مختلف باهم و با حقوق کشور مألوف و تحقیق و تطبیق^{۸۸} قوانین و نهادهای^{۸۹}

86) réfutation.

87) Peroraison.

88) Comparaison.

89) institutions.

مشابه بمنظور استفاده از آنها از طریق پیوند حقوقی^{۹۰} در تکامل حقوق ملی است. تحقیق قضائی - تحقیق قضائی حقوق علم به اصول و مبانی قوانین از یکسو و معانی و مفاهیم آن از سوی دیگر برای بکار بردن قواعد در موارد جهت تنظیم لوایح و دفاعیات و ایراد خطابه‌ها و انشاء آراء و احکام است.

بررسی و بحث ادبی - این بحث و بررسی شامل توصیف و تشریح حقوق بر مبنای علوم و قواعد ادبی است که شامل مطالعه و پژوهش در لغات و اشتقاقیات، معانی لغوی و اصطلاحی^{۹۱} و تناسب و الفت بین این دو معنی، بحث در مقدمات عمومی و کلی موضوعات حقوقی محض، تمثیل و تمثّل، ذکر وقایع و قضایا، مقایسه واقعات با واقعیات، بیان سرگذشت‌ها و ماجراهای قضائی، شرح جریانهای اجتماعی از لحاظ مسائل و مشکلات حقوقی، مطالعه موارد قانونی و قضائی و اداری و اجرائی، شرح انعکاس و انطواء موضوعات حقوقی در ادبیات، شرح حال و سوانح زندگی و روش و کیفیت کار و اندیشه‌ها و افکار حقوقدانان و قضات و وکلای مشهور، چگونگی برداشت و دریافت مؤلفان و پدیدآورندگان از مسائل حقوقی و پژوهش مضامین و مفاهیم حقوقی در ادبیات است.

این رشته که در واقع زیربنای^{۹۲} حقوق است هم به وکلا و دادرسان و حقوقدانان امکان میدهد که در مدافعات و محاکمات و احکام و تحقیقات خود با فصاحت و بلاغت سخن گویند و گفته‌ها و نوشته‌های خود را مؤثر و دلنشین سازند و هم به ادیبان و شاعران و هنرمندان توانائی می‌بخشد که با آشنائی به قواعد و نکات و مضامین حقوقی و تطبیق آن با مسائل اجتماعی و برداشتهای عینی نکته‌سنجی و صحت و دقت مطالب و موضوعات حقوقی را در آثار خود رعایت نمایند.

مسلم است که حقوقدانان نیازمند نور و پرتو ادبیات و ادیبان محتاج روشنائی حقوق هستند. فی‌المثل یک نفر نمایشنامه‌نویس در مورد نشان دادن یک دادرسی اگر به اصول و قواعد آن آشنائی نداشته باشد نخواهد توانست نمایش صحیح و دقیق در این مورد ارائه دهد و یا یک نویسنده در نوشتن داستان جنائی موضوعات نادرست بقلم خواهد آورد و یا خبرنگاری که نتیجه یک دادرسی جزائی را در روزنامه منعکس می‌سازد اگر به اصل براءت آشنا باشد نخواهد نوشت که متهم بیگناهی خود را ثابت کرد بلکه خواهد نوشت که دادگاه بیگناهی متهم را اعلام کرد یا رأی بر بیگناهی متهم داد. مکنذا موارد عدیده که تفصیل بیشتر از این ضرورت ندارد.

موارد و موضوعاتی از مباحث ادبی در حقوق

بمنظور اینکه پیش از ورود در متن موضوع بحث و بررسی ادبی را در حقوق با نمونه‌ها و شواهدی روشن سازیم موارد و موضوعات زیر را ذکر میکنیم تا شیوه

90) greff.

91) terme, expression.

92) sous-jacent.

بررسی ادبی حقوق تا حدی روشن و موضوع و هدف آن معلوم گردد:
اول - معنی مجازی ۹۳ ترکیبیات - واژه‌های ترکیبی زیادی که مفهوم کم و بیش حقوقی دارد با معانی مجازی از حیث تشبیه و کنایه و استعاره در ادبیات بکار رفته است که دانستن معانی و شیوه تمبیر آنها ضروری و سودمند است. مثلاً در حرف الف چند ترکیب لفظی می‌آوریم:

آب بی‌لگام خوردن کنایه از جری بودن در ارتکاب و تکرار خطا بر اثر کیفر نیافتن است.

آب در جگر نداشتن ۹۴ اعسار و افلاس و فقر و استیصال و گاهی هم اضطرار است.

آب بزیر هشتن اغفال و فریب و حيله.

آب در چیزی کردن تقلب و دغلی و ناراستی.

آستین افشاندن ترك کردن، انکار نمودن، بخشش و انعام دادن، گاهی هم رقص کردن.

آستین رهماندن خلاص شدن و نجات یافتن و گاهی هم فرار کردن و متواری شدن. آهوی مانده گرفتن بی انصافی کردن.

از بین دل یا از بین گوش از ته دل و باکمال میل.

از پوست برآمدن کشف راز خود کردن ۹۵ و ترك خواست و خواهش و گاهی هم

به هدف و مقصود رسیدن.

از دهان مار برآمدن راستی کردن و راست بودن.

اشک داوری کردن گریه بسیار کردن ۹۶.

دوم - معانی متعدد لغوی و اصطلاحی - کلمات و اصطلاحات حقوقی زیادی در ادبیات بکار رفته که معانی متعدد لغوی و اصطلاحی دارند. برای مثال کلمه حق را در نظر می‌آوریم:

در قرآن بمعنی راست، راستی، درست، بایا، روا بکار رفته ۹۷.

ابونصر فارابی در فصوص الحکم میگوید: حق چهار معنی دارد بدین ترتیب؛ قول مطابق با واقع، واقع منطبق با قول، موجود بالفعل، موجود فنا ناپذیر.

میرسید شریف جرجانی در کتاب التعریفات میگوید: حق نامی از نامهای خداست، چیزی است که بر راستی استوار است، مرادف صدق و صواب است، امری است که انکار ناپذیر است، حکم مطابق با واقع است.

93) sens figuré

۹۴) آستین بخون جگر شستن نیز در همین معنی است و مستمند و ناتوان و نومید و تیره بخت بودن است.

۹۵) بخیه بر روی کار افتادن نیز فاش گردیدن راز است، بر آب آمدن نیز باین معنی است.

۹۶) تنها در حرف الف آنهم چند تائی آورده شد. قیاس کنید باز مانده را.

۹۷) و کان حقاً علينا نصر المؤمنین، بر ما یا یا بود که گروندگان را یاری کنیم. فالحق والحق اقول بس درست و راست است آنچه می‌گویم.

در فرهنگ معین معانی زیر برای حق آمده:

... راست، درست (مقابل باطل) - راستی، درستی، حقیقت (از حق عدول کرد)
- یقین (این مطلب حق است) - عدل، داد، انصاف (حق مطلب را ادا کرد) - نصیب، بهره، مزد - سزاواری، شایستگی (حق بود که بگویید...) - ملك، مال - خدای تعالی.

و با توجه به استعمالات مختلف معانی زیر را در فرهنگ‌ها برای حق نوشته‌اند:
اختیار، عدالت، اصل، قاعده، فتوی، عقیده قضائی، واجب‌الوجود، دلیل، تعرفه، دستمزد، علت و سبب، واقع و صدق‌قول.
که به حالت جمع نیز در معانی سلطه‌ها و اختیارات، نظامات و قواعد، دانش حقوق بکار رفته است.

یا کلمه قضا که چند معنی دارد؛ اراده، امر، فرمان، آفرینش، حکم، فصل خصومت:

حکم قضا بود وین قضا بدلم بر
محکم از آن شد که یار یار قضا شد
معروفی بلخی

سوم - معانی تاریخی و عمومی - در تاریخ حقوق ایران بویژه حقوق عمومی لغات و اصطلاحات زیادی بکار رفته که دانستن معانی دقیق آنها از راه ادب درس موجب درک صحیح مطالب تاریخی حقوق و سازمانهای عمومی است. از آنجمله است برای مثال و نمونه:

آغالش و آغالیدن - تحریک:

وربمن شیر را برآغالی
فرالای

من زآغالش نترسم هیچ

آور - قطع نظر از اینکه پسوند اتصاف است نیز بمعنی دارنده و دارا و صاحب بکار رفته مانند بخت‌آور و تاج‌آور. همچنین بمعنی آورنده است مانند بارآور، سودآور، جنگ‌آور. بحال مجرد در معنی «یقین» و اعتماد و اعتبار آمده^{۹۸}.
اگر دیده بگردون برگمارد
زسهمش پاره‌پاره گردد آور^{۹۹}
ابوشعیب

آوری - صاحب یقین، یقین‌کننده:

ندارد بکس کینه و داوری

کسی کو به منحشر بود آوری

ابوشکور بلخی

۹۸) بمعنی کریه و زشت نیز بکار رفته:
تزدیک عقل جمله در این عهد باور است
کامروز همچو جهل هنر زشت و آور است
عنصری

۹۹) یعنی یقین‌گردون از ترس وی پاره پاره شود.

اجرا - حقوق:

«قرب چہار صد ہزار مرد جامگی میخورند، ہفتاد ہزار مرد کفایت باشد کہ بدارند و بہر وقت اگر حاجت افتد بہ مہمی نامزد کنند دیگر ہمہ را اجرا و جامگی بازگیرند تا خزانہ را ہر سال چندین ہزار ہزار دینار توقیر باشد.»

سیاستنامہ خواجہ نظام الملک

ارتفاع - مالیات:

«آنجا کہ رباطی و دہی نیست بہ نزدیکی آن دہی کہ باشد باز باید استد تا ارتفاعہای آنرا جملہ میکنند.»

سیاستنامہ

اقطاع، قطیعہ، اقطاع داری، اقطاع دار، متقطع - تیول و تیول داری و تیولدار ۱۰۰:
«آنچہ اہل اقطاع اند اندر دست ایشان مطلق و مقرر باید داشت و آنچه غلامان اند کہ اقطاع داری را نشایند مال ایشان پدیدار باید آورد.»

سیاستنامہ

اندام - نظام:

بی وصل تو دل در برم آرام نگیرد بی صحبت تو کار من اندام نگوید
فرہنگ اسدی

آوارہ - دیوان ۱۰۱:

ہمی فزونی جوید آوارہ بر افلاک کہ تو بطالع میمون بدو نہادی روی
شہید بلخی

با خاص گرفتن - توقیف کردن، ضبط کردن:

«ودرہر شہری ضیاع و ضریبہ ۱۰۲ با خاص گرفت.» راحة الصدور و آية السرور
«و حوالی آن اگر در اقطاع است با خاص باید گرفتن.»

سیاستنامہ خواجہ نظام الملک

بجل - (بہ کسر اول و دوم و سکون سوم)، همچنین بجل کردن در تداول

۱۰۰) الاقطاع ان یقطع السلطان رجلا ارضاً فتصیر لہ رقبتمہا و تسمی تلك الارضون قطائع
واحدتمہا قطیعہ. مفاتیح العلوم.

۱۰۱) آوارہ بمعنی دفتر حساب ہزینہ و درآمد و میزان بدہی مالیاتی نیز آمدہ.
فرہنگ ہای فارسی

۱۰۲) ضریبہ: عایدی ضرابخانہ، جزیہ، خراج زمین و مانند آن، گمرک. فرہنگ معین

ماهه حتی خواص بمعنی بخشیدن جرم و عفو کردن گناه سخت مستعمل است ۱۰۳ ولی آنچه فرهنگ نویسان تحقیق کرده‌اند این کلمه نه در عربی و نه در فارسی بکار نرفته و باین جهت تصور کرده‌اند که محرف بهل امراز هلیدن بمعنی واگذاشتن و ترك کردن و انصراف و فارسی است که تصرف غلط در آن کرده و با حا نوشته‌اند ۱۰۴. بست و گشاد - حل و عقد.

بیستگانی - موجب لشکریان و جیره سه‌ماهه نوکران ۱۰۵:
«و عمال مال جمع کردند و بخزانة پادشاه میرسانیدندی و از خزانة براینگونه به غلامان و لشکریان هر سه‌ماهی دادندی و این را بیستگانی خواندندی.»

سیاستنامه

بیواره - تنها و بی‌کس، همچنین بی‌قدر و اعتبار ۱۰۶:
بدو گفت کز خانه آواره‌ام از ایران یکی مرد بیواره‌ام
اسدی طوسی

پیشادست و پسادست - نقد و نسیه:
مستد و داد جز به پیشادست داوری باشد و زیان و شکست

لیبی

تاوان - بدو معنی خسارت وارده و جبران خسارت.
تخته‌بند - زندانی و محبوس:
در احسان بگو که بگشایند بوالحسن را چو تخته بند کنند

لاادری

جامگی - نفقه ۱۰۷
جبايت - مالیات گرفتن:
«و هرگاه که لشکر را در ولایت زخم و بند و زندان و دست غصب و جبايت و عزل و نواب باشد آنگاه چه فرق باشد میان ملك و ایشان که همیشه این کار ملوک بوده است نه کار لشکر.»

سیاستنامه

جان ز تنم بردی و کردم بحل (۱۰۳) خون دلم خوردی و کردم حلال

ملا شریف به ضبط آندراج

(۱۰۴) گاهی فعل امر بجای اسم مفعول بکار میرود مانند گزین یعنی گزیده. بنابراین بهل یعنی هلیده بمعنی رها شده و ترك شده.

(۱۰۵) برهان قاطع.

(۱۰۶) بمعنی قبول و اجابت هم آمده. آندراج

(۱۰۷) مثال آن در اجرا آمد.

چك - بفتح اول برات و وظیفه و مواجب و بیعانه و قبالة خانه و امثال آن
و معرب آن الصك است:

تا چك عافیت از حاکم جان بستانند خط بیزاری آسایش و خور باز دهند

خاقانی

حاله - موعده، سررسید بدهی:

«چون حاله فراز آمد بده روز پستر مرد بسلام امیر شد. مرد هر دوسه روز
بتقاضا میرفت و هیچ سودی نداشت و از حاله هشت ماه بگذشت».

سیاستنامه

حق النظر - نوعی باج که از بازرگانان میگرفتند خواه از سرمایه خواه از سود.
خاقانی وام نظر بکار برده:

حاصل عمر چه دارید خبر باز دهید مایه جان نیست از و وام نظر باز دهید
خواسته - بدو معنی: ۱- آنچه مطلوب است. ۲- مال و دارائی ۱۰۸:

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیکجای نشکفند بهم
هرکه را دانش است خواسته نیست وانکه را خواسته است دانش کم
خویشکار - وظیفه شناس.

دادراست - عادل، حق جو.

درست گردیدن - ثابت گردیدن:

«مرا تدبیری میباید کرد که این خیانت برقاضی درست کرده و این مرد به

مال خویش رسد.»

سیاستنامه

داوری - بدو معنی یکی شکایت و تظلم پیش قاضی بردن و به داوری او تن در
دادن و دیگر دادرسی قاضی. در شعر زیر هر دو معنی آمده ۱۰۹:

با سیر اختر فلکم داوری بسی است انصاف یار باد در این قصه داورم
دوگروهی - اختلاف، بویژه اختلاف بین دو گروه:

«سبکتکین خلاف کرد و نگذاشت و دوگروهی در میان غلامان افکند.»

سیاستنامه

زشت یاد - غیبت کردن، پشت سر کسی حرفهای ناروا زدن.

زوار - تیمار خواربندی و زندانی، خدمتکار در زندان ۱۱۰:

-
- ۱۰۸) بتصویب فرهنگستان بجای مدعی به بکار میرود.
۱۰۹) تحکیم: داوری. قضا: دادرسی.
۱۱۰) زوار خدمتگر و یاری ده باشد، زوار آن بود که در بندی و زندانی در بود و کاری همی کند.
فرهنگ اسدی.

بهارش توئی غمگسارش تو باش بدین تنگ زندان زوارش تو باش

فردوسی

سفته - این کلمه در فرهنگ‌ها بضم اول و کسر آن ضبط شده و به فتح اول دیده نشد و حال آنکه امروز اغلب به فتح اول بکار برند.

۱- بضم اول در معانی زیر بکار رفته:

الف - سفته (که سفته هم گویند) مالی بود که به شهری دهند و بشهری باز

ستانند ۱۱۱.

فرهنگ اسدی

ب - سفته تحفه و چیزی باشد که شخص از ملکی به ملک دیگر برسم تکلف یا

بضاعت فرستد ۱۱۲، ارمغانی که دوستی بر دوست خود بشهری فرستد ۱۱۳:

خجلم از سر کلکش که زدریای کرم در ناسفته بسی سفته فرستاد مرا

لاادری

اینک رهی به‌مژگان راه تو پاک رفته نزدیک تو نه مایه نه نیز هیچ سفته

شاکر بخارانی

فلك را سفته بدبختی است در بار نکوکاران

چو بختی بار بدبختی‌کش از سرمست حیرانی

خاقانی

ج - سندی است تجاری که بموجب آن صادرکننده سند متعهد میگردد مبلغی

معین را در سررسید یا بهنگام مطالبه به حامل یا شخص معین پردازد و اصطلاح دیگر آن فته‌طلب است ۱۱۴.

د - سودای اول فروشندگان، دستلاف، دشت اول، چراغ اول ۱۱۵.

ه - سفته پروزن خفته هرچیز سوراخ کرده و حلقه زرین که در گوش کنند

و کنایه از غلام حلقه درگوش ۱۱۶.

۱۱۱) سفته بفتح اول و ثالث و رابع دادن مال خود را بشخص درجای و گرفتن آن مال را از

آن شخص در شهر و این از باب خوف طریق است. آندراج

۱۱۲) برهان قاطع.

۱۱۳) آندراج

۱۱۴) فرهنگ معین، بفرانسه: lettre de Change

۱۱۵) سفته کردن: اولین معامله را پس از باز کردن دکان انجام دادن، نیز سفته فرستادن.

۱۱۶) آندراج.

و- سوراخ شده مثل مروارید و لعل و حلقه طلا و نقره و غیره ۱۱۷.

ز - سخن تازه ۱۱۸.

ح - تیری که سر آن را بسوهان تیز کرده باشند ۱۱۹. تیر، پیکان تیر، نیزه، هرچیز که سر آن تیز کرده باشند ۱۲۰:
تیری از جعبه سفته پیکان جست
بزه آورد و در کشید درست

نظامی

در ذیل این تلفظ یعنی به ضم اول گوئیم:

سفته کردن - بمعنی سفته فرستادن است:

گوئیم حج تو هفتاد و دوحج بود امسال این چنین سفته مکن تعبیه دربار مرا

خاقانی

ناسفته - بمعنی سوراخ نشده، بی‌رخنه، دوشیزه، باکره ۱۲۱.

همچنین ناسفته سخن بکر ۱۲۲:

اسرار وجود خام و ناپخته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند
وان گوهر بس شریف ناسفته بماند
آن نکته که اصل بود ناگفته بماند
سفته و ناسفته - به کنایه در معنی ثیبه و باکره یعنی بیوه و دوشیزه بکار

رود.

سفتگر - بروزن قفلگر کسی را گویند که مروارید و مرجان و امثال آن

سوراخ کند ۱۲۳.

۲- به کسر اول هرچیز غلیظ و ستمبر ۱۲۴:

اگز آهن و پولاد سفته‌حصن کنی...

ساوگزار - مالیات بده، مالیات دهنده، باژده ۱۲۵:

بهرام شه مسعود آن شاه که او را
شاهان جهان باژده و ساو گزارند

سیم از میان بردن - اختلاس کردن ۱۲۶:

۱۱۷) فرهنگ معین.

۱۱۸) فرهنگ معین.

۱۱۹) آندراج.

۱۲۰) فرهنگ معین.

۱۲۱) فرهنگ معین.

۱۲۲) سفته هم سخن تازه و بکر است.

۱۲۳) آندراج.

۱۲۴) آندراج.

۱۲۵) مؤدی.

۱۲۶) اختلاس غیر از سرقت است و آن تصرف و تملك غیر قانونی در اموال دولت

از طرف کسی است که بوی سپرده شده مانند خزانه‌دار، صندوقدار، انباردار. همین عمل ←

«و در فرمانهای او سستی کنند و دلیر شوند و سیم از میان ببرند.»

سیاستنامه

شکست و بست - حل و فصل.

شهر بند - زندانی و محبوس.

در هدایت و توفیقمان تو بگشائی
کمال اسماعیل

چو آگهی که تو ما شهر بند تقدیریم

طعمه و قطیعه - زمین مستمری ۱۲۷:

ضریبه - عوارضی که برای تسعیر مالیات در یک جا تعیین و در جای دیگر

پرداخت شود. ۱۲۸، ۱۲۹:

عارض - این اصطلاح در حقوق امروز و تداول عامه بمعنی شاکی است و

در حقوق عمومی قدیم صاحب دیوان عرض وزیر جنگ بوده:

«و ابومنصور چغانی صاحب دیوان عرض بود و خواهر اشعث را بزنی داشت.»

سیاستنامه

عبره - بفتح اول برآورد مالیات، تشخیص علی الرأس:

«و عبره خوارزم شصت هزار دینار بود و جامگی لشکر آلتون تاش اضعاف

این عبره بود.»

سیاستنامه

عرض - این کلمه بمعنی سان لشکر و عارض سان گیرنده لشکر بود:

وین چو روز بار لشکر پیش میر میرزاد و ان چو روز عرض پیلان پیش شاه شهریار

گر نباشد در چنین حالت مزیدی مرترا عارضی بس با شدت بر لشکر میرمبین

منوچهری

عمل - در لغت بمعنی کار و فعل و انجام دادن است و در اصطلاح قدما بمعنی

کار دولتی در زمینه جمع آوری عواید حکومت بوده:

← در بخش خصوصی خیانت در امانت تلقی میشود. در صورتیکه سرقت در مال سپرده شده اطلاق

نمیشود و تعریف فقهی آن عبارتست از: اخذالشیء من الحرز سرأ.

(۱۲۷) اولی برای مدت عمر و دومی حتی پس از وفات: «الطعمة هی ان یدفع الضیعة الی رجل

یعمرها و یؤدی عشرها و تکون له مدة حیاته فاذا مات ارتجعت من ورثته و القطیعة تکون لعقبه

من بعده.» مفاتیح العلوم.

(۱۲۸) رجوع شود: به باخاص گرفتن.

(۱۲۹) تعریف از تاریخ قم بنقل فرهنگ معین.

چون پیرهن عمل بپوشیدم بگرفت قضای بد گریبانم
مسعود سعد سلمان

کاردار - مأمور ۱۳۰:
«و کارداران او منصف و مسلمان باشند.»

سیاستنامه

گرزش (بروزن ورزش) - شکایت ۱۳۱:
بده داد من زان لبانت و گرنه
سوی خواجه خواهم شد از تو به گرزش
خسروی یا خسروانی

مگر سرگرانی گرزش تواند
که بردارد از مملکت رسم گرزش
شمس فخری ۱۳۲

گروگان - رهن، مرهونه، وثیقه:
من که مسعود سعد سلمانم
در کف جور تو گروگانم
لادو بنلاد - روبنا و زیربنا، پایه و رویه:
لادرا بر بنای محکم نه
که نگهدار لادبنلاد است
فرهنگ اسدی

متصرف - مأمور دیوانی.
مثال - فرمان پادشاهی.
محضر - امروزه به دفتر اسناد رسمی اطلاق میشود ولی در ادبیات فارسی
بمعنی گواه است و محضر نوشتن، محضر بستن، محضر آوردن به معنی گواهی دادن،
گواهی خواهی و استشهادنامه نوشتن و صورت مجلس کردن است:
بر آن محضر اژدها ناگزیر گواهی نبشتند برنا و پیر
فردوسی

اگر بر خون من محضر نویسی
ز هر عضوم برون آید گواهی
نزاری قمستانی

(۱۳۰) بتصویب فرهنگستان در برابر: Chargé d'affaires
(۱۳۱) تضرع و تظلم و دادخواهی و باکاف فارسی هم بنظر آمده - آندراج، برهان.
(۱۳۲) بنقل فرهنگ جهانگیری.

باور مکن حدیث وفاداری از رقیب

گر از خط ملائکه صد محضر آورد
شاپور تهرانی

شعرم بزر نوشتند آنجا خواص مکه

بر بی نظیری من کردند حاج محضر
خاقانی

گواهِش اینکه گواهی خود در این محضر

ز ننگ او بهمه شهر خود دو کس ننوشت
لادری

کند چرخ بر احترام تو محضر

دهد دهر بر احتشام تو فتوی
لادری

چشمان و خطت بیکدیگر بنشستند
قاضی تودر این مسئله فتوی چه دهی

بر قتل من دلشده محضر بستند
خطی است پریشان و گواهان مستند
لادری

مظالم - رسیدگی به تظلمات و شکایات:
«مأمون روزی به مظالم نشسته بود.»

سیاستنامه

«گویند بازرگانی به مظالم آمد به درگاه سلطان محمود.»

سیاستنامه

مظلّمه - بمعنی مجازات و عقوبت و انتقام و شکایت:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود
شرمی از مظلّمه خون سیاوشش باد

روا بود که چنین بی حساب دل ببری

مکن که مظلّمه خلق را جزائی هست

نوا - گروگان و نواستدن گروگان گرفتن:

بمانده ام به نوا چون کمان حاجب راست
نخورده حاجبی خوان حاجب الحجاب ۱۳۳

خاقانی

نورده - ضمان، قباله.

۱۳۳) در عقد الفرید منتخب محمدعلی خلیلی صفحه ۵۰ چنین توضیح داده شده که نوادر اینجا بمعنی گروگان است و مصرع اول اشاره است باینکه حاجب بن زراره نزد کسری آمد و ازو دربارهٔ قبیله اش شفاعت کرد و کسری ازو ضامن خواست، حاجب کمان خود را به گرو داد.

وچرگر - بروزن سمندر بمعنی مفتی:

بوسه و نظرت ۱۳۴ حلال باشد آری حجت دارم براین سخن زوچرگر

زینبی ۱۳۵

وکیل و موکل و وکالت بشرح زیر:

الف - وکیل بمعنی نماینده و عامل:

مردمان قصه فرستند ز صنعا بر او گر دگر سال وکیلش سوی صنعا نرود

منوچهری

ب- بمعنی صاحب خرج دربار و رئیس تشریفات سلطنتی:

«هرماه ده دینار از وکیل ما میستان تا من تدبیر زر تو کنم و تو بسی برگ

نباشی.»

سیاستنامه

ج- وکیلی منصب و شغل وکیل:

«وکیلی اندرین روزگار سخت متعلق شده است و همیشه این کار مردی معروف و محترم بوده است و کسی که احوال مطبخ و شرابخانه و آخر و سراهای خاص و فرزندان و حواشی بدو تعلق دارد. هرماهی بلکه هرروزی و هر وقتی پیش آید و حال باز نماید و شناخته مجلس عالی باشد و بهر وقت استطلاع رأی کند و آنچه میدهد و میستاند خبر میکند و او را حشمتی تمام باید تا شغل تواند راند و کار او بنظام روان باشد.»

سیاستنامه

د- وکیل نماینده مخفی سیاسی در این معنی وکیل در که مخفف دربار است

استعمال شده که چنین شخصی مأمور نهانی و معتمد امیر در دربار پادشاه بود:

«و هرچه به حضرت بخارا میرفت وکیل دران به آلتکین نوشتند.»

تاریخ بیهقی، راحة الصدور.

ه - در نوشته‌های قدما وکیل برگمارده، موکل برگمارنده، وکالت برگماری

استعمال شده است. اینک چند شعر درباره وکیل و موکل و استعمالات گوناگون:

فرشته‌ای که وکیل است برخزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

لاادری

۱۳۴ بر وزن ثروت.

۱۳۵ فرهنگ اسدی طوسی.

محب روی توام در جواب دعوی عشق

دل شکسته وکیل است و جان خسته ولی
خواجوی کرمانی

بر ضعف تنم قضا موکل

برسوز دلم قدر مواظب

لاادری

عاشق صادقتر از من در همه عشاق نیست
کیست مفتون بنده صالح به درگاه خدا

اشک سرخ و رنگ زردایم گواه آنم دلیل
آنچه او خواهد مرا نعم الولی نعم الوکیل
مفتون همدانی

همیشه تا که به عز و به ذل آدمیان
بنعمت اندر بادند دوستان عزیز

مدار چرخ ز تقدیر نایب است و وکیل
به محنت اندر بادند دشمنانت ذلیل

امیر معزی

بریز خون من اندر رکاب خویش که کس
اگر بمانم جودت بود حبیب و معین

نخواهد از تودیت یل نپرسد از تو دلیل
وگر بمیرم فضلت شود ولی و وکیل ۱۳۶

لاادری

چون بود بر حرام وقف تنت
همه عمر مرا ترا نبود

یا بود بر هجا زبانت سبیل
جز که دیو لعین ندیم و وکیل

ناصر خسرو

هده - حق:

مهرجوئی زمن و بسی مهری

رودکی

یمین - این کلمه هم بمعنی جانب راست قاضی و هم بمعنی سوگند است:
من زقاضی یسار میجستم
که گوینده طرف چپ را خواسته ولی دادرس ویرا سوگند داده است همچنین
یسار هم جانب چپ قاضی هم به معنی توانگری است:
تا این جهان بجای است اورا وقار باشد
او با سرور باشد او با یسار باشد

گردان در پیش روی بابزن و گردنا
ساغرت اندر یسار بادهات اندر یمین
منوچهری

۱۳۶) گویا زبان حال گوسفند قربانی رب جلیل به اسماعیل خلیل است.

چهارم - معانی و مفاهیم حقوقی - در این مورد نمونه‌های زیر روشن‌گر است:

الف - روزی بر عادت مألوف دیوان حافظ میخواندم باین غزل رسیدم:
یاد باد آنکه زما وقت سحر یاد نکرد
به وداعی دل غم‌دیده ما شاد نکرد
آن جوانبخت که میزد رقم رد و قبول
بنده پیر ندانم زچه آزاد نکرد
کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک
ره‌نمونیم به پای علم داد نکرد
در شعر اول و دوم اشکالی نبود و مصرع چهارم بیان قاعده عرفی معمول در
آزاد کردن بردگان و بندگان پیر بود که شاعر دیگر گفته:

رسم است که مالکان تحریر
آزاد کنند بنده پیر
اما بیت سوم دچار اشکال ساخت ناچار به فرهنگ‌ها رجوع کردم و متأسفانه
در هیچیک از آنها اصطلاح «کاغذین جامه» یا «جامه کاغذی» قید نشده بود، همچنین
«علم داد». به لغت نامه مرحوم علامه دهخدا که کلید مشکلات ادبی است مراجعه و با
اشاره و راهنمایی آن گنجینه بی‌مثال کتاب حکم و امثال استاد فقید را باز کردم و
در ذیل «جامه کاغذین» باین نوشته برخوردیم:

«جامه کاغذین. چنانکه از اشعار ذیل برمیآید گویا پوشیدن جامه کاغذین و
نوشتن موضوع دادخواهی بر آن بنشانه استغاثه و تظلم پیشتر در ایران رسمی بوده
چنانکه خره و گل بسراندودن و یا گاه بسر ریختن و یا جامه (بقول ناصر خسرو)
پوستین به لای مالیدن تا زمان ما معمول بوده است. مثال:

نیست از بیم سرتیغ توجز خط نگار
کاغذین جامه کسی برسر بازارجهان
بدر جاجرمی

بعدازین چون قلم بسر کوشم
علم جامه جمله قصه داد
جامه کاغذین بسر پوشم
وندرو کرده غصه خود یاد

اوحدی مراغه‌ای

کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک
ره‌نمائیم بسوی علم داد نکرد
حافظ شیرازی

من جامه کاغذی کنم از رشک کاغذی
کانرا تو که گهی هدف تیر میکنی
امیرخسرو دهلوی» ۱۳۷

در بررسی دواوین شعرا اصطلاح پیراهن کاغذی نیز در این شعرها دیده شد:
چون رباب است دست برسر عقل
از دم وصل تو تظلم دار

۱۳۷) این شعر هم از امیر خسرو است:
از آن گهی که بر آید خط تو گرد عذار
بسا کسان که چو خط جامه کاغذین کردند

همچو دف کاغذینش پیراهن همچو چنگ از پلاس بین شلوار ۱۳۸
خاقانی

هم ازو:

از دست یار پیرهنی کاغذی کنم
هم ازو در مرثیه فرزند:
تا که دست قدر از دست تو بر بود قلم
کاغذین پیرهن از دست قدر باد پدر

*

لازم درگاه حق باشیم ما
پیرهن پوشیم از کاغذ همه
در تظلم خاک میپاشیم ما
در رسیم آخر بشیخ خود همه
عطار

و نیز در تاریخ و صاف این جمله آمده: کلك سوکوار تظلم را پیراهنی کاغذی
در پوشید.

از راه بررسی ادبی حقوق معلوم شد که کاغذین جامه پوشیدن و در آن شرح
شکایت نوشتن و بقول حافظ آنرا به خونابه رنگین کردن نشانه‌ای از استغاثه و تظلم
رسمی در ایران بوده است و «دادخواهان جامه‌ای از کاغذ دربر میکردند و پپای
علم و نشانه‌ای که برای راهنمایی این جماعت برپا می‌داشتند می‌رفتند.» ۱۳۹
بدر دیوان خاقانی به شعر زیر برخوردیم:

دادخواهی چون بخواهد از تو داد
پس به لای اندر بمالی پوستین
نیز در اشعار شانی تکلو شاعر دوران صفوی این شعر دیده شد:
بسکه بامن کج پلاسی کرد چرخ بدپلاس
دوش بختم را پلاس دادخواهی شد لباس
تفحص کردم و دیدم در تعلیقات دیوان ناصر خسرو از مرحوم دهخدا ۱۴۰ چنین
آمده: پوستین به لای مالیدن بمعنی کراهت شدید باشد و ممکن است در مقام دادخواهی
رسم و عادت بوده است چنانکه تا این اواخر خره ولای به سر میکشیدند.
و با مراجعه به فرهنگها و تحقیقات ادبی دریافتم که:

پلاس در گردن کردن بمعنی عزادار شدن هم آمده و کج پلاس و بدپلاس هم
پیداست که بمعنی کجرو و بدخواه است و پلاس دادخواهی پوشیدن و پوستین به لای
اندودن از مراسم عزاداری و دادخواهی بوده است.

ج - به اصطلاحات طلاق، رجوع، سه طلاق و استعمال صحیح و سقیم آنها در این

ابیات توجه شود.

۱۳۸) بگفته خاقانی کاغذین جامه را به هدف ویژه نشانه روی و تیراندازی نیز میپوشاندند:
حاسدانم چون هدف بین کاغذین جامه که من تیر شحنه از پی امن شبان آورده‌ام
۱۳۹) سیاستنامه خواجه نظام‌الملک تصحیح مرحوم عباس‌اقبال.
۱۴۰) چاپ ۱۳۰۷ تهران.

حافظ گفته:

عروس بس خوشی ای دختر رز ولسی که گه سزاوار طلاق

همو گفته:

از سرمستی دگر با شاهد عهدشباب رجعتی میخواستم لیکن طلاق افتاده بود ۱۴۱

حمیدالدین بخارائی فرزند شهابالدین عمیق بخارائی متوفی ۵۴۲ ه. ق. سوزنی شاعر را چنین هجو کرده:

دوش دیدم بخیواب آدم را گفتمش سوزنی نبیره تست؟
دست حوا گرفته اندر دست گفت حوا به سه طلاق ارهست ۱۴۲

وصال شیرازی گفته:

دختر رز بامنش چندین طلاق افتاده بود تلخ بود اما چه شیرین در مذاق افتاده بود
یارها دادم طلاقش بارها کردم رجوع هم زبیم محتسب بود ار طلاق افتاده بود ۱۴۳

میرزا ابراهیم ادهم گفته:

نامردم اگر ای زنك شیوه نفاق داری رنگی ز صدق و بوئی ز صدق
توبه ز شراب توبه یارب توبه ای دختر رز دادمت اکنون سه طلاق ۱۴۴

مولوی فرموده:

تا توانی پا منه اندر فراق ابغض الاشیاء عندی الطلاق ۱۴۵

د - همچنین لغات عقد، نکاح، مهر، صداق، کابین، عنین در اشعار زیر و چگونگی بکار بردن آنها مورد ملاحظه قرار گیرد:

ادیب صابر ترمذی گفته:

کوکب روشن و شب تاری درهم افتاده چون نکاح و طلاق

امیرمعزی گفته:

عروس عقد ترا با زمانه بست قضا درست عقدی کان عقد را مباد طلاق
ابوالفرج رونی گفته:

ابر بی شرط مهر و عقد و نکاح گشت حامل به لوع لوع لالا

(۱۴۱) توضیحاً باید گفته شود که اطلاق طلاق منصرف به رجعی است و در شعر حافظ باید چنین تفسیر کرد که نظر وی به طلاق بائن بوده که رجوع (رجعت) نمیشود.

(۱۴۲) سوگند به سه طلاق سوگند مؤکد است زیرا نکاح محتاج محلل است و غیرت شوی باین طلاق پروا نمیدهد.

(۱۴۳) بارها طلاق دادن و بارها رجوع کردن صحیح نیست و بیش از سه بار جایز نمی باشد و باید چنین تعبیر کرد که بیش از سه بار نبوده که شاعر توانسته رجوع کند.

(۱۴۴) دیگر نمیخواهد به میخوارگی برگردد، ولی اگر محلل باشد چطور؟ فقط پس از سه بار سه طلاق است که دیگر حتی با محلل رجوع نمیشود.

(۱۴۵) اشاره به حدیث نبوی است که: یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض احب من العتاق ولا خلق شیئاً علی وجه الارض ابغض من الطلاق.

لوء نارسیده برصحرا	اینک از شرم آن همی فکند منوچهری گفته:
بیرزد به کابین چنین دختری	بباید علی الحال کابینش کرد خسروی گفته:
رطل کابینش گیروباده بیار	این جهان نوعروس را ماند بنائی هروی گفته:
هریکی را به شوهری دادم زوگرفتم به دیگری دادم	دخترانی که فکر بکر منند هر که کابین نداد و عنین بود صادق امیری (ادیب الممالک) گفته:
خواندم بروی طلاق خلع و مبارا	راندم از بزم خود عقیده عشرت

پنجم - قواعد و اصول و اصطلاحات حقوقی - که چند قاعده و اصل و اصطلاح برای نمونه آورده میشود:

قاعده ضرورات - در حقوق اسلامی قاعده ای هست و در قوانین هم وارد شده که: «الضرورات تبیح المحظورات» یعنی ناچارى ناروائى‌ها را روائى مى‌بخشد. جامی در این رباعی قاعده مزبور را چنین به نظم آورده:

در رنج خمار بودن ای یار ملیح	جهل است بحکم عقل والجهل قبیح
چون رفع خمار جز بمی نتوان کرد	درده قدحی که الضرورات تبیح
قصاص - کیفری است عین جرمی که واقع شده: دندان برای دندان، چشم برای چشم، جرح در برابر جرح، ضرب در برابر ضرب و قتل در برابر قتل ۱۴۶.	مولوی:

گفت او پس این قصاص از بهر چیست
حافظ:

معتسب خم شکست و من سراو	سن بالسن والجروح قصاص
ابن معتز خلیفه یکروزه:	

من لی بقلب صیغ من صخرة	فی جسد من لوء رطب
جرحت خدیة بلعظی فمابرد	ت حتی اقتص من قلبی

و ابوشکور بلخی این قطعه را چنین ترجمه کرده ۱۴۷:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم	مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحظت
از غمزه تو خسته شد آزرده دل من	وین حکم قضائی است جراحی به جراحی
تحصیل حاصل - تحصیل بدست آوردن و حاصل بدست آمده است. در لسان قضا چیزی که به دلیلی ثابت شده و بدست آمده و حاصل شده نیازی به تحصیل و اقامه برهان ندارد. بنابراین گفته میشود که این امر تحصیل حاصل است مثل ابطال باطل.	

۱۴۶) والسن بالسن و الجروح قصاص - سورة مائده، آیه پنجاهم قرآن کریم
۱۴۷) از شعرای اوایل قرن چهارم هجری قمری.

شیخ محمود شبستری عارف معروف میگوید:
 بود در ذات حق اندیشه باطل
 مجال محض دان تحصیل حاصل
 و ابراهیم لاری با بیان لطیفی این قاعده را در شعر آورده:
 ما پی دیدار یار و یار در دل بوده است
 حاصل تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است
 و الهی شاعر زیبایی خاصی باین موضوع بخشیده:
 گفتن دعای زلف تو تحصیل حاصل است
 با خضر کس نگفت که عمرت دراز باد
 انکار بعد از اقرار - اقرار دلیل اثبات دعوی است و پس از اقرار دیگر انکار
 پذیرفته نمیشود. سعدی میگوید:
 دگر مگوی که من ترك عشق خواهم کرد
 که قاضی از پس اقرار نشنود انکار
 دعوی باطل - هر ادعائی که بدلیلی ثابت نشود باطل است و هر مدعی مادام
 که دعوی خود را به ثبوت نرسانده سخنش ناراست است. مضامین مربوط به این امر
 را سعدی با شیوه بدیعی بیان کرده است:
 پیش از این من دعوی پرهیزکاری کردمی
 باز میگویم که هر دعوی که کردم باطل است

تو باز دعوی پرهیز میکنی سعدی
 که دل به کس ندم کل مدع کذاب
 سواد مطابق اصل - معمولا عین سندها یا نوشته هائی که در مقام ادعا یا دفاع
 مورد استناد قرار میگیرد تسلیم نمیشود بلکه از آن سواد یا رونوشتی تسلیم میکنند
 که مطابق یا برابر اصل است. چنین اصطلاحی با لطف محض در شعر آمده، آنجا
 که صائب میگوید:

پهلوی به حیات ابدی میزند این زلف
 اینست سواد که به اصل است مطابق
 سجل - در اصطلاح «سجل احوال» ورقه ای را می گفتند که در آن احوال
 شخصیه ۱۴۸ ثبت میشد و فرهنگستان در برابر آن «شناسنامه» را برگزید. ولی کلمه
 سجل بمعنی صورت مجلس و تعهدنامه و ورقه حکمیه یا دادنامه که صورت نوشته
 شده حکمی است که قاضی پس از رسیدگی صادر میکند در ادبیات فارسی بکار رفته:
 شیخ عطار میگوید:

چون بخون خویشتن بستم سجل
 هر سرشکی را گواهی یافتم
 سعدی میگوید:

چو قاضی به فکر تو یسد سجل
 زدستار بندهان نگردد خجل
 سرقفلی - سرقفلی یا حق کسب و پیشه و تجارت:

این کلمه در فرهنگ های «آندراج» و «بهار عجم» فاخر شده. در اولی از محسن
 تأثیر شاعر تبریزی متولد اصفهان (۱۰۶۰-۱۱۲۹) و در دومی از وی و از شاعر
 دیگر بنام محمد سعید اشرف شعرهای زیر را نقل کرده اند:

پریروئی که از ماه دو هفته
 زچین جبهه سرقفلی گرفته

اگر میداشت سرقفلی کلیدی
تأثیر تبریزی

گشاد عاشقی زان جبهه دیدی

سرقفلی حجره حیاتم
اشرف

سودای تو داده از بلاتم ۱۴۹

در ترجمه محاسن اصفهان ۱۵۰ چنین آمده:

«... حاصل مال اجارت ازین بازار هر سال مبلغ چهل هزار درم است بیرون از تکلفات عمال و توقعات حمال و مرسومات حراس و وظایف سقا و سرقفلی سرادار.»

پیدا است که «سرقفلی سرادار» وجهی است که مستأجر برای گشادن قفل دکان و در اختیار نهادن آن و سپس حفاظت آن به سرایدار میپرداخت و در تعلیقات کتاب مزبور ۱۵۱ چنین توضیح داده شده است:

«سرقفلی درست معلوم نیست که بهمان معنی مصطلح امروزی یعنی پولی است که کاسبی پس از واگذاشتن دکان خود بدیگری ازو میگیرد یا بمعنی پولی است که برای حفاظت دکان به مأمورین و مستحفظین این شغل داده میشود و ظاهراً در اینجا معنی دوم منظور است.»

شاعر معاصر شهریار سخن نیز گفته:

دل ترا دادیم و حق انتقال غیر نیبود روز اول خانه سرقفل در بستم گرفتی ۱۵۲

سدوم بمعنی ظلم و حکم ناحق - در فرهنگ ناظم اطباء چنین آمده:

«سدوم به فتح اول نام شهر قوم لوط و منه المثل اجور من قاضی سدوم و نام قاضی شهر لوط حاکم ظالم...»
و در لسان العرب چنین ضبط شده:

«و سدوم بفتح السین مدینه بجمص و يقال هی مدینه من مدائن قوم لوط کان قاضیها یقال له سدوم... و قال ابن بری ذکر ابن قتیبة انه سدوم بالذال المعجمه قال والمشهور بالذال. قال: وكذا روی بیت عمرو بن دراک العبدي:

وانی ان قطعت حبال قیس و خالفت المرون علی تمیم

۱۴۹) بلاتم یعنی بلای تو مرا

۱۵۰) از عربی بفارسی بقلم حسین بن محمد بن ابی الرضاء آوی در سال ۷۲۹ ه. ق. باهتمام عباس اقبال. طهران سال ۱۳۲۸ هجری شمسی که اصل آن از مفضل بن سعد بن حسین مافروخی اصفهانی است که بنا بر استنباط مرحوم اقبال آشتیانی در زمان سلطنت سلطان معزالدین ابوالفتح ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) و دوره صدارت خواجه نظام الملك تألیف کرده. ۱۵۱) این تعلیقه از عباس اقبال است.

۱۵۲) از غزلی بمطلع:

ای عسرگر شاد ازین هستی که شب مستم گرفتی
من از آن شادم که میافتادم از دستم گرفتی

لاعظم فجرة من ابى رغال
قال و هذا يحتمل وجهين: احدهما ان تحذف مضافاً تقديره من اهل سدوم وهم
قوم لوط فيهم مدينتان و هما سدوم و عاموراء اهلكهما الله فيما اهلكه والوجه الثانى
ان يكون سدوم اسم رجل.»

کمال اسماعیل اصفهانی گفته:

«بحمدالله آن جور دور سدوم

نهان گشت در پرده انقضا»

تحقیق آنکه:

سدوم به فتح اول یکی از پنج شهر ۱۵۳ قوم لوط بوده که قاضی آن حکم به ناحق
داده و قاضی سدوم معادل قاضی ظالم و حکم سدوم حکم ناحق است.
فردوسی گفته:

همانا شنیدستی آن حکم شوم:
بزد قهرمان گردن دیگری

بود داوریمان چو حکم سدوم
که در شهر خائن شد آهنگری

سنائی گفته:

که کنم حکم زن چو حکم سدوم

با خود اندیشه کرد حاکم شوم

ناصر خسرو گفته:

«آنروز هیچ حکم نباشد مگر به عدل ایزد سدوم را ننشسته به حاکمی
سوزنی سمرقندی:

برایج دانا پوشیده نیست کان رخ تو همی بپوشد عدل عمر به ظلم سدوم
دیگری گفته:

ایمن مشو ای حکم تو از حکم سدوم از تیر سحرگاه و دعای مظلوم
بالاخره در مجمع الامثال میدانی آمده: اجور من سدوم

پلاس کنایه از مکر و حيله - گویند روزی مفلسی از تقاضای قرضخواهان
پیش یکی از آشنایان شکوه کرد، او گفت اگر من ترا از این واقعه برهانم مکافات
این چه باشد. گفت فلان مبلغ ا زمال، گفت اگر خواهی خلاص شوی و از تقاضای
قرضخواهان آزاده نباشی خود را بجنون شهرت ده و هرچه از تو سؤال کنند در
جواب آن هیچ مگو الا پلاس. آن شخص این نصیحت را در گوش گرفته چون ناصح
را وداع کرد یکی از قرضخواهان بدو رسید سلام کرد. در جواب پلاس گفت.
و هم براین قیاس جواب طلب قرضخواه و سایر کلمات ایشان پلاس میگفت تا آنکه
مابین ایشان به نزاع انجامید. بخانه قاضی رفتند. چون خصم دعوی خود به قاضی
کرد قاضی از او پرسید که ترا در جواب این دعوی چه سخن است. گفت پلاس و
همچنان در جواب قاضی همان میگفت که در جواب خصم گفته بود تا آنکه قاضی
حکم بجنون او کرده خصم را طعن و تشنیع کرد که چرا دیوانه‌ای را به محکمه من

(۱۵۳) چهار شهر دیگر بضبط نزهةالقلوب: صبعه، صفر، عمره، اوما. بضبط مجمل التواریخ
صنعه، صعوه، غمره، دوما - لغت نامه.

آورده‌ای. القصه آن شخص بگفتن پلاس از کمند قرصخواهان خلاص شد. چون ناصح خبر نجات او شنید بخدمت آمده گفت که چون نصیحت من ترا بکار آمد بوعده وفا باید کرد. در جواب ناصح نیز به نصیحت او عمل نمود «پلاس» گفت. ناصح ازین معنی بسیار آزرده شد و گفت: «با همه کس پلاس و با ما نیز» والحال مثل است، چون در مقام فریب کسی باشند که او را فریب نتوان داد این مثل را گویند و از اشعار قدما چنین ظاهر میشود که پلاس بمعنی مکر و حيله آمده است...
چند گوئی سنائی آن من است با همه کس پلاس با ما هم ۱۵۴
انوری گفته:

خواستم گفتن که دست و طبع او بحر است و کان
عقل گفت این مدح باشد؟ نیز با من هم پلاس؟ ۱۵۵
بیگناه را بجای گناهکار کیفر دادن - در ادبیات حقوقی موارد زیادی در این زمینه دیده میشود.

خاقانی در قصیده «صفاهان» گفته:
جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد اینت بد استاد از اصدقای صفاهان
کرده قصار ۱۵۶ و پس عقوبت حداد این مثل است آن اولیای صفاهان
توضیح آنکه قصاری جامه مشتری گم کرده و بگریخت، صاحب جامه حدادی را با جامه رنگین بدید او را برگرفت و گفت آهنگر قصار را پیداکن ۱۵۷.
در امثال فارسی آمده که:
سر را قمی میشکند تا وانش را از کاشی میگیرند.

خر خرابی میرساند گوش گاو را میبرند.

گنه کنند گاوان کدخدا دهد تاوان

ببخشید کتک شما را حلاج خورد.

درباره ضرب المثل ۱۵۸ مینویسند که وزیر نظام حاکم تهران شبی فرمان داد که بامداد فردا حلاجی بیاورند تا پنبه زنند. در این میان نانوائی آوردند که بسنگ کم فروخته است. کیفر او را هم به فردا گذاشت، فردا خبر آوردند که کسی را که

۱۵۴) منشأ این حکایت افسانه‌ای است که در کتاب الحيوان جاحظ درج ۲ ص ۱۲ ذکر شده - دیوان انوری جلد اول صفحه ۲۶۲ محمدتقی مدرس رضوی.

۱۵۵) یعنی تشبیه دست و طبع مدوح به بحروکان بحکم عقل مدح نیست. آیا چنین مدحی سزاست؟ با من هم پلاس یعنی با من هم مکر و حيله میکنی؟
۱۵۶) رنگرز، صباغ.

۱۵۷) تعلیقات دیوان خاقانی از دکتر ضیاءالدین سجادی.

۱۵۸) امثال و حکم علامه دهخدا.

دیشب احضار فرموده‌اید بر در است. وزیر بگمان اینکه نانوائ کم‌فروش است امر داد چوب و فلک آوردند و مرد را ببستند و بزدند و پس از پایان تنبیه معلوم شد که او حلاج بوده و بیگناه چوب خورده. در این میان فراشان نانوا را آوردند. وزیر نظام رو به نانوا کرده شرمگین و عذرخواهان گفت آقای نانوا ببخشید کتک شما را حلاج خورد.

سنائی گفته:

عقل را گر نقل باید گو چو مردان کسب کن
گر گنه از کور زاید جرم چون برگر نهیم

شاعر عرب گفته:

غیری جنی وانا المعذب فیکم فکسانی سبابه المتندم

و استاد بهار این مضمون را چنین ترجمه کرده:

ناکرده گنه معاقبم، گوئی سبابه مردم پشیمانم ۱۵۹

همچنین خاقانی در قصیده دیگری گفته:

بیوی نفس مکن جان که بهرگردن خوگ کسی نبرد زنجیر مسجدا لاقصاء

و در تعلیقات چنین آمده:

در مسجدا لاقصاء زنجیری بوده که مردم آنرا میگرفتند و قسم یاد میکردند. مردی مبلغی از کسی دزدید و برای قسم بیای آن رفت و آن زر را در عصائی پنهان کرد و هنگام قسم یادکردن آن عصارا بدست صاحب زر سپرد و گفت سوگند میخورم که زر نزد صاحب آنست، از آن بعد آن زنجیر غایب شد ۱۶۰.

فایده بحث

در باره فواید بحث در ادبیات حقوقی و آشنائی به این منبع سرشار چنین بنظر میرسد که ازینراه نوشته‌های نویسندگان، خطیبان، داوران، بویژه وکلای مدافع و حامیان حقوق و عدالت با چاشنی ادب آمیخته میگردد و برسینه‌ریز سخن آنان در و گوهر درخشان آویخته میشود. سخن ادیبانه و هنرمندانه درشنوندگان مؤثرتر و بگفته قدما در نفوس جایگیرتر است ۱۶۱.

باز می‌اندیشیم که احاطه برشعر و نثر و شواهد و مضامین ادبی و بکار بستن آنها در محاورات حقوقی گفته‌ها را پرمایه‌تر و دلنشین‌تر میسازد و بصیرت در سخنوری را بیشتر و استعداد در نطق و بیان را نیرومندتر میگرداند. بگفته یکی از دانشمندان معاصر ۱۶۲ ضعف را برطرف میکند و قوت را به‌کمال میرساند.

۱۵۹) شخص خود گناه کرده ولی انگشت سبابه را بدنشان میگذرد.

۱۶۰) از دکتر ضیاءالدین سجادی.

۱۶۱) اوقع فی النفوس.

۱۶۲) مرحوم ذکاءالملک فروغی.

پس سخن با ادبیات حقوقی رساتر و نوشته و گفته خواندنی‌تر و شنیدنی‌تر
میشود.

همچنین شعریات، بگواهی دانشمندان منطق، از جمله «دلایل خطابی» بشمار
می‌آیند که اگر لاجرم «اقتناعی» نباشند بیگمان «ارضائی» خواهند بود. چه باین
گوهرهای تابناک اذهان خواننده و شنونده روشن میشود و ضمیر آنان از رغبت و
هیجان سرشار میشود و زمینه «استدلال و اثبات» هموار میگردد.

چه خوب گفته‌اند که چون سخن از دل و جان مایه گیرد بی‌گفتگو بردل می‌-
نشیند و چون لطیف و شیرین باشد لطف و آرامش می‌بخشد.

برتر ازینها چون سرشت بشر با شعر و نظم مانوس‌تر است غالباً با يك شعر،
يك لطیفه، يك مثل، يك جمله نغز میتوان از گفتار طولانی که طبع انسانی از آن
گریزان است دامن سخن را فراچید و از پرگوئی بی‌نیاز شد که الکلام مائل
ودل ولم یطل فیمل.

شاید پاره‌ای باور نکنند که اصطلاحات گریزپا و خشک و جامد و نصوص
و قواعد سرد و نامأنوس بیاری ذوق و قریحه و با ترنم موسیقی شعر در کام جان جا
میگیرد و میل و شوق را صدچندان میکند ولی با اندک‌گرایش بشعر و انس و الفت
با سخن نغز خواهند دید که این قواعد و اصطلاحات، همچون چوبهای ناموزون که در
دست استاد خاتم‌ساز و منبت‌کار ماهر زیبایی و ظرافت دلربا و رؤیایانگیز بخود
میگیرند، در قالب شعر با چنان شیوایی و شیرینی و لطافت و دلنشینی جان میگیرند و
به جنبش و نمایش در می‌آیند که در دل خواننده و شنونده شور و نشاط بر میانگیزند
و روان و ویرا پر از لطف و صفا میسازند:

خشک سیمی خشک چوبی خشک پوست از کجا می‌آید این آوای دوست
فائده دیگر آنکه یادگیری حقوق بیاری ادبیات آسانتر، رنج آن کمتر و سود
آن بیشتر است چه با موج شعر که نظم و آهنگ به همراه دارد نشاط تعلیم و تعلم
به اوج میرسد:

که گفت ۱۶۲ پراکنده بپراکند چو پیوسته شد مغز جان آکند
سود دیگر این سودا آنکه بسیار کسان خاصه تازه‌کاران و ناآشنایان به مقام
والای ادبیات گمان دارند که در سخن فارسی نصوص حقوقی و مضامین قضائی نه
چندان است که تحقیق و تتبع را شاید و یادگیری آن در زندگی بکار آید اما چون به
گنجینه جاودان ادب فارسی دست یازند و به نکته‌ها و ظریفه‌های آن آگاهی یابند
ازین اشنباه بیرون آیند و براین حقیقت واقف شوند که در این گنج شایگان گوهرهای
گران نهفته و در این شبستان معنی فرشتگان زیبا خفته‌اند:

قافیه سنجان چو علم برکشند گنج دو عالم به قلم درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست زیر زبان مرد سخن‌سنج راست

(۱۶۳) با کسره حرف ت خوانده شود

در اینجا بهمین بسنده میکنم و چون به ارزش و اهمیت کار واقفم خود را معذور میدارم که اگر نتوانم حق مطلب را ادا کنم باری از پویندگان این راه باشم و گوشه‌هایی را، هرچند ناچیز، نمایان سازم. اینک بر آنم که از انجام شدنی دست باز ندارم که انجام ناشدنی در جهان فراوان است. المیسور لایترک بالمعسور:
 آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

پایان پیشگفتار

غلطهای زیر در مقاله ادبیات حقوقی (۱) روی داده است:

	سطر	صفحه
فضلا زاید است	۳	۱۱۱
«و ادبای ایران نویسندگان و گویندگان بدو زبان کم نمشید» غلط و بجای آن «و قواعد و اشعار بزبان عربی نیز ذکر و نقل شده است» صحیح است.	۲۵	۱۱۱
بجای حس کله درک صحیح است.	۱۱	۱۲۴
بجای گزیده: گزنده.	۲	۶۲۱
بجای قرآن: آن.	۸	۱۳۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی